

التمس از زیارت تعلیقه مورخه یازدهم شهر رجب جناب اشرف
امجد سرافراز و از ملاحظه مضامین التفات آمیز آن که مشعر بر ازدیاد
و ابقای الطاف آنجناب بازاء خدمات و جان نثاری این بنده
درین عوائد نمایان امیدواری و خوشحالی حاصل شد
اگرچه کمترین خدمت شایسته نسبت بسرکار اقدس شاهنشاه روحنا فداه
و جناب صدر اعظم دام مجده زیاده از قوه و تکلیف خود نکرده ام لکن
امیدوارم تا درین ولایات مأمور خدمت هستم خیال خدمت
نمایم که موجب رضای خاطر انور دولت علیه بوده و سزاوار الطاف
بیکرانه اولیای دولت قاهره گردم
از ملاحظه حکم جناب عالی که باید راپورت نظامی سرکردگان
و زخمداران جنگ خوشاب را نمایم سرافراز شده و موافق تفصیل با
سپاهی علیحده که اتفاقا خدمت کشته معلوم میشود که اکثر ازینجا غلامان و
مجروحین اسلام شفا یافته از هلاکت رسته اند
و نیز موافق حکم از بابت زدن راپورت صحیح جنگ که بعد از رسیدن
افواج قاهره ایرانی به برازجان تا این ایام را اتفاق
افتاده لیکن خوشحالم که این حکم را بطوری عمل آورده

و تفصیل را الفبتمی صحیح بنویسم که دشمن در وقت هیچکدام ادنی
بر او تفوق نتوانند گرفت
در دوم شهر جمادی الاول ۱۲۷۳ عساکر منصوره ایران نزدیک
برازجان رسیده بقدر دو هزار قدم دورتر از شهر اردو برپا
کرده قریب یکماه در آنجا توقف نموده با ملاحظه حرکات دشمن
مشغول استحکام اردو گشته و بواسطه فرستادن قراولها مشغول بوده
باطراف اهتمام در آرمیدن و نگاهداشتن اهالی بلوکات
حوالی ابوشهر نموده
در هشتم شهر جمادی الآخر خبر بیرون آمدن دشمن از ابوشهر و عازم
آمدن بسمت برازجان رسید و نزدیک ظهری بود خبر ثانی رسید
که دشمن بچاکوتا رسیده و خیال دارند که خودشان را شبانه
به برازجان رسانیده شبیخون آورند و در حین رسیدن خبر
اول جناب شجاع الملک احتیاط کامل خیال دفع این خطر
عظیم نموده و جمیع صاحب منصبان را بموقف اجلاس حاضر آورده
عزم سبقت کرده که شبانه بجای حرکت دشمن
حمله بدیشان آورد
نزدیک غروب جمیع عساکر حرکت نموده بجانب دشمن شتافتند
ولی بمحض اینکه لشکر ناگهان بمسافت تنگی از اردو دور شدند باران

شده باریدن گرفته طوفانی نمود که تمام ساعت جمیع راهها
و معبرها معدوم و نابدید شد و همه لشکریان و اسباب و اسلحه
ایشان بطوری تر شد که بالمره از کار رفته اند

از این باعث عساکر خود را در مراجعت بار دیگر مجبور دیده خواستند
برگردند که از باقرخان تنگستانی که غدری رسید بایستی مغلول
که اقلاً سیزده هزار انگلیس با سی و هشت عراده توپهای خاکوتا
گذشتند

چون شجاع الملک را گمان آنکه عدد و قوه لشکر دشمن
با این قدر باشد نمود مجدداً مجلس آراسته و صاحبمنصبان سپاه
خواسته مشورت در ماندن و مراجعت کردن نمود در اینجا سرکرده‌های سپاه
دو فرقه شده فرقه گفتند که مراجعت باردوی بعلونه نموده
و منتظر آمدن دشمن باشند در اینصورت قوت دشمن تخمیناً
چهار مقابل بیش از قوه عساکر منصوره میشود و فرقه
دیگر جواب بر این گفتند که خود را بدو در بند نه دالکی
رسانده و محافظت راه شیراز نمایند بعد از شنیدن و مکالمه بسیار
راه صواب پیش گرفته و در عقب نشستن لشکر متفق القول
شدند نزدیک ظهر جمیع تدارکات خود را دیده در کمال انتظام
بدون کلون عازم راه و قریب بغروب همه لشکریان
وارد در بند مزبوره گشتند

هرچند که انگلیس از عقب نشستن لشکریان را فتح خود و شکست ایران
میدانند ولی بحقیقت و خیال پوچ است زیرا که از برای
ایرانیان در توقف مصلحت دیگر بجز برگشتن و عقب نمود
و اگر فرضاً در اردو مانده بودند اکثری از لشکریان بیهوده
و بیجهت مغلوب و مقهور دشمن میگشتند بهار آنکه بنه و آذوقه
و اسلحه ایشان نیز بتصرف انگلیس در می آمد و راه شیراز هم
باز و غیر محفوظ میماند پس بواسطه این مراجعت همه نجات
یافته و جان بسلامت بردند و از برای انگلیس منفعتی نشد
مگر زحمت ایشان بیحاصل ماند و خوشحالی نمود بجز آنکه جای اردوی
قدیم خالی و متروک لشکر ایران نشستند

آن روز دوم ورود سپاه اسلام بدربند دالکی نوشتجات چند
از ایلچی نخوانی دیگر بار در رسید مشعر بر آنکه خبر باقرخان
از عراق بصره بلکه لشکر انگلیس پیش از جا پنج هزار نفر و سی عراده
توپ است چون از صحت این خبر خاطر جمع حاصل شد جمیع لشکر
اسلام طالب مجادله دشمن گشتند بخصوص چون نزدیک غروب
از ایلچی نگاه هم رسید همه اهل اردو یکدل و یکجهت شده با نهایت
میل و شوق خواستند که تاخت ببرد دشمن آورده مغلوب و مقهور شان
سازند در این وقت دو نیزه سر از سربازان
انگلیس باردو آوردند

چون شجاع الملک دید و شوق لشکریان را فهمید خود نیز عزم شبخون
آوردن بر دشمن را نموده و بایلچی‌ها حکم و اعلام کرد که بعد
از دوازدهم جمادی الاخر خود را با جمعیتی که دارد لباه متوقف
در ولایتی ملحق سازد بانطوریکه شبانه از نهر بزرگ بسمت برازجان
حرکت نموده در نیم فرسخی اردوی انگلیس منتظر استماع صدای شلیک
اخبار شوند و بعد از شنیدن صدای توپ اخبار از طرف
جنوب حمله بدشمن آورده و در همان دم عساکر شجاع الملک
از سمت شمال حمله آور گردند

طرز این جنگ در صورتی ممتاز و نیکو بود که کشتی‌های قراولان
انگلیس‌ها بیخبر شبیخون آوردن باشند ممکن بود اتفاقاً فایده
که یک جاسوس انگلیس این خبر را بانگلیسیان رسانیده بطوریکه
هشت ساعت قبل از رسیدن ما تهیهٔ جنگ خود را دیده بودند

و در اوایل شب دوازدهم از هر فوجی که عبارت از فوج خاصه
و چهارم و همدانی و عرب و شیرازی و قشقائی باشند قریب
بچهارصد و پنجاه نفر تفنگدار طلب شدند و تخمیناً دو هزار نفر
پیاده و شش عراده توپ در میدان دالکی جمع گشته و بعد از
رسیدن سردار در اتمام زور و خطاب نمود بآنها که باید
با تمامت همت و جان نثاری جنگ نمایند و چون سپاهیان
جنگجو این خطاب را شنیدند با کمال شوق و دلگرمی حرکت براز جان نمودند

و در همین وقت حکم شد که غلامهای سوار مختلفه دیگر سبقت کرده
و بتعجیل رفته حتی الامکان همین قراولان انگلیس را گشته یا اسیر نمایند
ولی این خیالات و تدارک و نظام بواسطه خیانت خائن و قبل از
وقت خبردار شدن انگلیسها بیهوده و بیحاصل گشت

بمحض اینکه عساکر اسلام دو فرسخ رفتند صدای توپ اخبار بجهت
قرب دشمن و جنگ آوردن ایلچیانی از انگلیسها شنیده شد تا ایلچیانی
قبل از وقت با جمعیت قلیل رسیده مغلوب و مقهور گردد و از شنیدن
این صدا جمیع لشکر متحیر شده در ابتدا گمان بردند که انگلیسها
حرکت بشتاب نموده در جانب اعتدال سر راه را بر ما گرفته اند
ولی هنوز طولی نکشیده بود که یکنفر از غلامان مأمور که مراجعت
نموده خبر آورد که راه خالی است و همین قراولان انگلیس هم
بعد از شنیدن صدای توپ فرار کردند

چون قصد شبیخون آوردن باطل شد اکثری از صاحبمنصبان خیال کردند
که مراجعت بدر بندر اسلم شفوق است ولی بملاحظه اینکه ایلچیانی
تنها بدست دشمن افتاده و ظاهراً مقهور خواهد شد ازین خیال منصرف
گشته قرار نهادند که در نهایت تعجیل براه برازجان ایلچیانی پیش بروند
طولی نکشید که خود را نزدیک اردوی انگلیس رساندیم بطوریکه شعله

آتش دشمن نمایان بود در همان ساعت چند تیر توپ گلوله اجبارا ایلخانی
انداختیم و در این وقت تخمیناً نیم فرسنگ از برازجان در ریگ ها
چون انگلیسیها عدد و قوت لشکر ما را ندانسته گمان بردند
که کمک تازه برای ما رسیده خوف و واهمه زیاد برداشتند
از ترس آنکه مبادا لشکر ایران ایشان را احاطه نمایند از اطراف
نیز بخورند مصلحت خود را در عقب نشستن و دعوا نکردن دیده راه
چاکوتا را پیش گرفتند لشکر ایران نیز ایشان را تا سه ساعت
تعاقب نمودند با وجود آنکه کمترین جنگهای بسیار دیده ام کار جنگ
و رشیدتر و پایدارتر از لشکر ایرانی ندیدم با وجود طی نمودن
مسافت شش فرسنگ راه و نهایت خستگی بخصوص آنکه اکثر را از خوف
نرسیدن بیکمرتبه بیاتک بلند از صاحب منصبان خود استدعای
فرمان جنگ نمودند چون صاحب منصبان میل و شوق ایشان را دانستند
استدعای ایشان را قبول و امر به پیش رفتن کردند
در حین مراجعت انگلیسیها چون از یمین و یسار و قدام و خلف
سواره ایلخانی و غلامان و لشکری که نزدیک بودند متعاقب ایشان
یورش برده و حمله آورده بر ایشان هجوم میخواستند لهذا ایشان
سراسیمه و متأذی گشته خود را مجبور در تبدیل راه دیده
و با امید اینکه اگر به شیف رسند بزودی کمک از ابوشهر به ایشان
خواهد رسید عوض جادهٔ چاکوتا راه شیف را پیش گرفته
رفتند و کمترین در این حالت نهایت خاطر جمع را داشتم

که اگر در این تاریکی شب همه لشکر یکبار از چهار طرف بر ایشان
حمله می آوردند احدی از آنها جان بسلامت در نمیبرد لکن
از نابلدی راه تعاقب دشمن امتناع بهمرسانید بخصوص که
دشمن از بیم خود ساعت بساعت تبدیل مکان نموده و طریقهٔ
حرکت و رفتار و محل توقف خود را پنهان میداشتند علی
الخصوص بعد از آنکه جمیع توپها و خمپاره های خود را بیکمرتبه خالی
کرده و فی الفور بلافاصله و فی الحال با هنگ و جابجا تبدیل راه
و مکان نموده و بلشکر خود قدغن اکید کردند که هر چه از جانب
لشکر اسلام تیر اندازی شود بعکس جواب آن را نشنوند
که مبادا از شعاع آتش توپ و تفنگ مکان توقف ایشان
معلوم گشته عرصه کار بر ایشان تنگ شود
و چون چند گاه قدری طریقه حرکت آنها را مشاهده نمودیم لهذا بعد از شعاع
صدای شلیک آنها توپچیان ایرانی نیز بیکمرتبه قدر دوازده تیر
توپ و خمپاره بجانب ایشان انداختند که از این شلیک ضرر
زیادی بدشمن رسید ولی چون دشمن بعد از آن را بهیچوجه جوابی
نداد و تغییر مکان داده و ما هم از مکان توقف ایشان
بالمره بیعلم شدیم از اینجهت شجاع الملک حکم بآرام گرفتن
لشکر نمود
بعد از آنکه ساعتی آسوده صبح طلوع کرد علی الطلوع دشمن

در هزار و پانصد قدمی خود دیده خیره و متحیر شدیم که با این کمی
مسافت از آنها اطلاع نداشتیم و خود شان را در پناه تپهٔ
واقعهٔ مقابل اردوی لشکر ایرانی محفوظ نموده اند
و لشکر ایران از ملاحظهٔ این حالت عمده متأثر گشته و کمتر کسی
گمان چنین شد که بالمره قوت دشمن جزئی و عددشان کم و محدود
با این تعداد قلیل دعوا نخواهند کرد و غافل از آنکه
آنها لشکر خود را در پشت تپه ها قایم کرده اند در این
اثنا از روی غیرت و جلادت متهورانه تمامی لشکر
ایرانی بدون حکم و فرمان سرکردگان بر سر دشمن
تاختند و بلا تأمل و ملاحظهٔ ترتیب نظام و قاعدهٔ
جنگ این حرکت شد

و حملات وقوع فریقین بقراری بود که انگلیسها یازده
فوج در عقب سه تپه مقابل ایستاده و تخمیناً هزار نفر
سواره در جناح ایسر و طرف جنگل خرمائی بود و در مقدمهٔ
این تپه و تپهٔ که قدری مرتفع بود همه عراده توپ
گذاشته بودند. لاکن اگر منظوره در وسط میدان
در جائی که تیر رس دشمن بود با نظر بی [illegible] ایستاده بودند

فوج خاصه در طرف یمین فوج همدانی در طرف
یسار و سایر افواج در وسط و با هر فوجی دو عراده
توپ بود

و چون نایرهٔ غیرت جمیع لشکر شعله ور گشت طایفهٔ
عرب و شیرازی و قشقائی با چند نفر هم از سوارهٔ
ایلخانی بی فرمان و اذن سرکردگان در نهایت سرعت
و عجله بجانب آنها برسم یورش تاخت آوردند چون
انگلیس فرصت و وقت محافظت تپهٔ واقعهٔ در طرف
چپ را درست نداشت لهذا در حملهٔ اول لشکر
قاهره تپهٔ مزبوره را به تصرف آورده و از آنجا
بنای تیر اندازی و جنگ با جناح راست انگلیس
درگرفت که این ابتدای دعوا بود

و اگرچه این حمیت و غیرت و شوق زیاده از حد
وصف است اما ضرر زیادش بیشتر از منفعت بود و این
حرکت بی صرفه بود چون سرکردگان این

نوع حرکت لشکر را دیدند از بابت آنکه مبادا این
جزئی دلاوران و شجاعان از دست رفته تلف
شوند بی تدارک کامل وقت را غنیمت شمرده
فرمان بفوج خاصه و چهارم دادند که در نهایت
تعجیل یورش برده و خود را به پیش دستیان رسانیده
حمایت بدیشان نمایند و بفوج همدانی فرمان دادند
که قدری بطرف چپ رفته میسرهٔ لشکر را محافظت
کنند و هنگ با طلوع دم آخر [illegible] عازم گردیدند
ولی در این وقت انگلیسان از بالای دو عراده
توپ و خمپاره بنای انداختن تیرهای خطرناک
گذاشتند که از این تیرها بخصوصه بفوج خاصه و چهارم
بسیار صدمه و اذیت رسید اما با وجود این
باز پس نگشته با جلادت و قوت دل پیش
رفته تا آنکه خود را بدویست و پنجاه قدمی لشکر انگلیس
رسانیده و در آنجا هالت کرده شلیک کردند

که از این تیرها ضرر زیادی بلشکر انگلیس رسیده
ولی بیشتر کارگر در صفوف آنها شد لکن انگلیسها
از بیم تلف شدن اجنحهٔ یمین و از واهمه آنکه مبادا
فوج خاصه و چهارم با فوج عرب شیرازی ملحق و متحد
شده عرصه بر ایشان تنگ نمایند بقدر قوه جهد
سعی و کوشش کردند که این اتصال حاصل نشود و از
جانب دو عراده خمپاره پیش از شام به تپه که در اول
اعراب شیرازی بتصرف آورده بودند بنای
شلیک و تیراندازی کردند بنوعی که در تیررس آنها
از ایشان زخمدار گشتند و بدتر از همه این بود
که جزئی سواری که داشتیم بی خوف و بیجهت خود را
عقب کشیده میدان جنگ را مغشوش کردند و موافق
این حرکت فوجها سواره نظام انگلیس جری گشته
فرصت مغتنم [illegible] تاخت بسر تپه [illegible]

با شمشیر حمله آور گشتند و ایشان را در خالی نمودن
تپهٔ مزبور مجبور ساختند
و چون انگلیس از طرف اجنحهٔ ایمن آسوده گشت
همگی رو بجانب مرکز سپاه اسلام آورده همه شررهای
خود را از توپ و خمپاره بطرف قلب سپاه
انداختن گرفت بطوری که بالمره پیش رفتن
لشکر محال شد ولی با وجود این نوع شدت
و باریدن گلولهای توپ و خمپاره احدی از
مبارزان و شجاعان جنگجو قدمی واپس نگذاشتند
مانند دیوار آهنی ایستادند چون سردار دید
که درین حالت ایستادن مقرون بصرفه نیست
و هیچه و سبب فوج بهلاکت خواهد رسید حکم برگشتن
بفوج خاصه و جارم داد لهذا افواج مزبوره
خود را بعقب کشیدند چون سواره انگلیس فی الجمله
دلیری در حفظ دانسته بودند بگمان اینکه در اینجا

اسیر زیادی بچنگ خواهند آورد بطرف اجنحهٔ ایسر
لشکر شتافته که راه مراجعت لشکریان را مسدود
نمایند ازین بابت اولا فوج همدانی را که در سمت
میسره ایستاده و مانع عبور لشکر دشمن بود خواستند
منهزم سازند دو عراده توپ نیز بهمراه خود برده
برسر ایشان حمله آور گشتند با وجود این قوت
بر ایشان دست نیافته کاری نتوانستند بسازند
بمرتبه که معدودی چند از آنها بورطه هلاکت
رسید چون قوهٔ مقاومت و استعداد مردانگی
این فوج سوختند دو عراده خمپاره نیز برای
معاونت آورده از دو رشتهٔ خمپاره انداز
گذاشتند و اکثری را تلف و مجروح نمودند و توپچیان
طرفین بمدتی نیم یک یکدیگر بودند که توپچیان
با قداره جنگ میکردند درین اثنا یک تیر
خمپاره از طرف دشمن آمده که بهار رفقه توپچیان و

باد راس اب کنه توپها بی توپچی ماند و جائی که
در موقف بود مگر آنکه خود عقب نکشند
با کمال نظم و ترتیب مراجعت نمودند در بین های کمترین
بر فوج دیگر رفته و گمان میکردم که از فوج همدانی
بچه زخمدار و بی اب و بی توپچی ماندن توپ
و تعاقب سواره انگلیس بیچاره جان بدر نخواهد برد
ولی با وجود این جمیع لشکرهای بطور نیکو و نظام
بی برهمخوردگی و راه شدگی مراجعت نمودند که این و
نتوان حمل نمود مگر بر دلیری و بر دلی و شجاعت
و برزباری و دوام پاداری ایرانیان
و بر بیکاره گی و بی هنری و نارسیدی و بی مصرفی
سواره نظام انگلیس
و این آخر جنگ خوشاب بود که افواج ایران
بطرف برازجان و دلاکی و لشکر انگلیس
بجانب ابوشهر مراجعت نمودند

و تفصیل این جنگ بسیار غریب و عجیب است که در فاصله
هشت ساعت چندین مرتبه فرقتین غالب و مغلوب
یکدیگر گشتند و این را واگذار بعقل و حزم دوراندیش
جناب عالی مینمایم که آیا فتح از جانب ما بچه یا از
جانب دشمن و موافق خیال کمترین اینست که فتح را
کسی مینماید که مقصود خود را از جنگ حاصل کند و الله اگر
که مقصود ما حاصل گشت دیگر دلیل انگلیس مغلوب
و مقهور شدند دلیل اول اینکه انگلیسها بکمال این
به برازجان آمدند که خود را ببوشهر رسانند نتوانستند
در مراجعت با بوشهر مجبور گشتند و اگر احیاناً فتح نموده
بودند هرگز مراجعت نمیکردند دلیل دویم اینکه چنین
مراجعت در نهایت تعجیل شد و هرگز لشکر مظفر با تعجیل

بر نمیگردد دلیل سیم اینکه مجروحین و مقتولین ایشان تا امروز بنظر
شمرده و همه در این باب متفق القول اند دلیل چهارم
اینکه اگر فتحی کرده بودند جنرال روتوران هرگز خودش را
از خجالت مقتول نمیساخت و از این جنگ اگر چه صرفه
نبرده و منفعتی نکردیم ولیکن انگلیسها فهمیدند که
جنگ کردن با ایران بازیچه نیست و کسی را از ایشان
باکی نمیباشد
و یقین بود که اگر باران نباریده و هوا اعتدالی نشده بهم نمیزد
کارها طور دیگر شده بود ولی خواست خدا چنین
بوده در این چند روز بر باران از بدی
دهانه که همه آنها که از جنگ ضرر و اذیت رسیده
از دست افتادند

بنمایک کمترین یادآوری دعوای گذشته کافی و انضمام
اتمام عریضه مطول است و از این باب هم خاطر
جمع باشید که هرچه عرض شده حق و درست
و هر سربازی هم بقدر قوه تکلیف خود را انجام
آورده و حتی المقدور مردانگی و پایداری کرده
و هر سرکرده باید از صاحب منصبان بانیکونام
افواج نهایت تفاخر و تکبر را داشته باشند
و مستدعی هستم که اعلیحضرت اقدس همایون
شهریاری روحنا و روح العالمین فداه همه
اهالت افواج متعدده از اهالی ایران گرفته

و تربیت فرمایند تا در دفع دشمن با نهایت شجاعت
و دلیری و بجان و دل کوشش نمایند

و از مطول شدن عریضه عذر خواسته و مستدعیم
که همیشه کمترین را بنده مطیع و فرمان بردار
دانسته و بارجاع خدمات مفتخر و سرافراز فرمایند

حکیم فقر قرین

تفصیل عده عمومی هشتاد و چهار نفر مقدار که کمترین
بمعالجه ایشان پرداخته هفتاد و چهار از آنها خوب
شده شفا یافته اند که اکثر ایشان خدمت دائمی
میباشند مگر چند نفر که دست و پای آنها بریده شده
و بکار خدمت نمی آیند و ده نفر دیگر را هنوز معالجه
مینمایم و امید که بعضی از ایشان هم شفا یابند

تفصیل مقتولین افواج که کمترین موافق راپورت
شنیده ام و احتمال صحت دارد از این قرار است

فوج خاصه	فوج چهارم	فوج همدان
[illegible]	[illegible]	[illegible]

فوج شیراز	عرب و شقاقی
[illegible]	معلوم کمترین نشد

در اردو حالت عافیت خوب است و هوا اعتدالی
دارد و نوبه که مثل اول است تا حال اسهالی [illegible]
و لله الحمد تا حال کسی از کرما تلف نشده [illegible]

اینکه گرما روز بروز در تزاید است و تب غش و دیگر
لب و عارض بر دم میرسد مستدعیم که دولت علیه قاهره
تدارکی از برای قرشان اردو در کوهستان نمایند و هم
چادرهای بزرگ التفات نمایند که بیماران بکمال
آسودگی معالجه شده صحت یابند

تفصیل مجروحین جنگ خشکاب

از توپخانه مبارکه که معالجه شده اند

دو نفر

بابا خان — رستم

از افواج

فوج خاصه

آنچه معالجه شده اند		آنچه هنوز در معالجه اند	
محمد قلیخان	[illegible]	نصر الله	امیر اصلان
داود	علی اصغر	وکیل	
خداداد	[illegible]	فرهاد	
محمد جعفر	ابراهیم		
محمد جعفر			

فوج چهارم

آنچه معالجه شده اند			آنچه هنوز در معالجه اند	
[illegible]	[illegible]	فتح الله	حسن	فتح الله
[illegible]	[illegible]	حبیب		درجم
قاسم وکیل	حسن	[illegible]	[illegible]	
محمد	[illegible]	محمد علی	علی اکبر وکیل	
علی بابا	[illegible]	محمد باقر	شرف بیگ	
درجم				
علی اکبر	[illegible]	[illegible]		
جعفر وکیل				

فوج همدان

آنچه معالجه شده اند			بارکار که هنوز در معالجه میباشند
علیخان	محمد [illegible]	[illegible]	
[illegible]	محمد علی	[illegible]	
[illegible]	محمد	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	
نصر الله	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	طالب	
عبد [illegible]			

فوج هزاری که مقتول شده‌اند

حسن ابراهیم جوان	احمد فاوارلی	نصرالله	حسن هزاره
۲ زخم رستم	۳ زخم لطفعلی رستم	۲ زخم محمدرضا	۴ زخم ابراهیم هزاره
ابراهیم اراکی	۲ زخم علی اکبر کشی	۲ زخم حمزه سرجوقه	خسرو بنائی
عبدالله	رجب فاوارلی	علی الله سرجوقه	ملک عسکر
خداداد	علی خان ولی	لطفعلی سرجوقه	رمضان زرنائی
شاه محمود			

اسم مجروحین که شده‌اند

از فوج هزاره	علی از فوج قشقائی
ابراهیم بلدار ده زخم ، اکبر ۲ زخم	۴ زخم

چون زخمداران عرب و قشقائی را سرکردگان بخانه برده و کمتر بمعالج آنها بخصه لهذا تفصیل صحت و سقم آنها ننوشتم

وقایع و احوال شاهزاده اردشیر میرزا

وقایع احوال شاهزاده اردشیر میرزا

اجزائیه که نوکر [illegible] رضا سلطان است [illegible]

[illegible] نامه	[illegible] میرزا [illegible] / [illegible] تازه [illegible]	[illegible] میرزا	[illegible] خان
[illegible] میرزا			

این نسخه بخط مرحوم مبرور میرزا محمد [illegible] لشکر
پسر و رضا قلیخان مرحوم مغفور امیر الشعرای
متخلص بهدایت و مولف کتب عدیده که
در حفظ [illegible] اردشیر میرزا مرحوم رکن الدوله
فرزند ارجمند مرحوم مبرور عباس میرزا
نایب السلطنه و [illegible]
مرحوم [illegible] است
در ۱۳۴۰ [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

در عنفوان جوانی [illegible] از دل بود [illegible] پرورش خاطر

تربیت او رعایت نموده از آنکه در فنون علم و رسم و درس و مشق

از بازی تیراندازی و خط [illegible] کافی و بهره کمال حاصل کرده تا در وجه [illegible]

و قوانین [illegible] ضرب [illegible] مشق [illegible] در مشق سهام [illegible] زاید [illegible]

[illegible] که از کار [illegible] امرا ایلات [illegible] ایران

[illegible] تا در [illegible]

[illegible] گشت [illegible] که [illegible]

[illegible] خبرت [illegible]

[illegible] در سال ۱۲۴۲ که [illegible]

[illegible] و دیگران [illegible]

تا در [illegible] سرحد [illegible]

شاهزاده را [illegible] احترام [illegible] که

سرحد ممالک [illegible] از [illegible] و گرجستان [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] روز [illegible]

[illegible] در مدت [illegible] که [illegible]

ایالت [illegible] سرحد [illegible]

[illegible] که [illegible] ولیعهد [illegible]

[illegible] تا در سنه ۱۲۳۴ در [illegible]

ولیعهد [illegible] طهران [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

در قزوین شرف بست حضور گشت و بانچه الله الله حضرت بود
اقامت نمود مورد الطاف و اعطاف گشته تکلیف با خود
و کارد مرصع و اسب با زین و یراق زرنگار و اقمشه خاص که
در دار السلطنه تبریز رخصت یافته به مقر حکومت خود بازگشت
در سنه ۱۲۵ که قشون روسیه از حدود روس و گرجستان بر مرز
عزیمت ایران و مقر سلطنت کردند شاهزاده را با لشکر
از عهده جلو ایشان برآمده و تدارک سپاه نظام و توپخانه ایروان
و کرد رضا قلی که گروهی انبوه به تعبیر در آن سال به رزم گران بکرده
در مدت ... روز رزم نمود به واسطه آنکه در
خوانین اکراد شادلو و غیره از نوکری ارادت ... نمود بعد
و نواب ... میرزا ... سپاه داشته ... نا

ه

در ایام ... از ... عنقریب بردن خیال و کمال و ...
و ... رشید خود با ... در ... ولیعهد رضوان جهه
و قت ... هرات ... روزنت ... شان و دارالله
در عهد ولیعهد و سلطنت ... بود و ... را
... الله ... داشت و نتیجه آنکه عهدی کرده ... او
فرقه گشت و در ایام مخالفت برادر ولیعهد مغفور از ... گشت
رفت ... که با عموم ... خاصه اخوان که ... و ... ال
داشته ... بودند ... بزرگ ... جمهور ... شاه را
عزیمت ... و داع ... گشته شاهزاده را ... معاودت
نواب ... میرزا ... شاهزاده ... فرزند و پسر ... ل
خلعت خاص و خنجر الماس و اسب ... با زین و یراق طلا ... نمودم

ز جان ... مین ... اکمل ... مینهد

و بای شصت [2] امیر پیش از جمعی خود طراحت مت پس گرفته بمنزل را
منش خوش طینت و هیئت خجسته از کردار ساس ... جمعی
داشت جمعی کثیر از اعیان و اعاظم شاهزاده سلطان و کرده داشت قوام
کرده منظور نظر بود که دستبرد ... اگر کاری از پیش برد اموال
و انتقال از راه سیاه کوه خور بگذارد و اصفهان رساند
و بلطف الله بی ضرر حرکت مطلب معلوم آید به بهرات کاخ و لواحق
در سلامت و در ساعت خوش کامی کاروان درو بیابان
مدار از وحشت کرمان منصور بود را آورده مجال درنگ نداده دستگیر
کرده بعد از گرفتاری او حرکت از آنجا تمام از سرای بیرون رفته
و از شماع الله احوال رواج در سال عم مذکور به مصر حال ...
کرد که او را روانه دار الخلافه ... وجود بجهات دیگر که ...

ازان

[illegible] ... [12] ... [illegible] ... علمای ... [illegible]

ازان بود که اکثر عساکر ظفر مآثر با مرزبان رفته و کناره در روده
و افواج قاهره بعد از ورود به طهران رسیده و فرستاده به مطالعه آمد
بعد از رسیدن مرزبان از اول رسید بدوا که درباره استرآباد و دشت گرگان
از جهات زنگنه بود و گوکلان و اشقیاء ... آید
که املاک و نفوس مردمان در تلف ... و در استرآباد حوالی آنجا صفات
شاهزاده محمد بود ولایت شاهزاده سلطان و حاجی ... به عمار
نظم داده و طرق و شوارع را از تاخت و تاز ترکمانان گوکلان
مصون و محروس نزده تا جمعی از استرآباد و گرگان رفت
پس از ورود شهر ... زده و لشکر ... کرده به صحرای گرگان تاخت
زد و دار افکندند ... با فرج به معاونت و مظاهرت اهالی ...
گشت حاجی آقا که از بزرگان ... در بارگاه ...

و مجرب بود با صمصام خان کرد و جمعی از ایشان [illegible] بود
و بخشعلی خان قوچانی را که از [illegible] خاصه شاهی [illegible]
مأمور گشته آنچه باقی [illegible] گرفته رسید [illegible]
از آنکه [illegible] که معروف و مشهور [illegible]
و بعضی [illegible] کرده [illegible]
و [illegible] کرده [illegible]
گذشته و [illegible]
[illegible]
نزاع داشته‌اند [illegible]
رجعت نموده و [illegible]
سر [illegible] اول [illegible]

بهم

معظم و [illegible] شده و در آن [illegible] شده [illegible]
[illegible]
و [illegible]
و [illegible]
و در الطاف و اشفاق ایشان کرده
سال دیگر که سنه ۱۲۱۱ [illegible] سال از جلوس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible]
در [illegible]

عرض راه و خطهای عالیه شاه بر ترکمان و اکراد بد کردار

و در یک حشم و جنود و اتصال ثابت و بقاء و در استان

نگاه داشته و در رفع چنان جمعی نمود که چشم ترکمان خیره و دل دشمنان تیره باد

و در مدت هشتاد و هشت سال از تحصیلات سلطنت [illegible]

هرچه بیش تر ... هزاره مشهور برپای آمده بعد از [illegible] ترکمانان

شاه جم جاه سبب اغتشاش و انقلاب مملکت ترکمان که از [illegible]

[illegible] حاکم ایشان را خسته [illegible] و [illegible] او را منحوس شده و [illegible]

[illegible] آباد و [illegible] در آنچه [illegible] را که [illegible] استرآباد

[illegible] و ایشان [illegible] نیز [illegible] سرحد و دولت

[illegible] فرمان [illegible] حکومت و [illegible] از [illegible] البرز کوه

تا کنار دریای خزر [illegible] مشهور آمده [illegible]

[illegible] که [illegible] خلاف نموده [illegible] از [illegible]

بوده بعضی را خود [illegible] جمعی را که عمده [illegible] بودند

روان ساخت صفحات [illegible] اسلام [illegible]

بعضی ساخته [illegible] کامل [illegible] جنس [illegible] و [illegible]

اطراف و [illegible] بالاخانه [illegible] بیشتر [illegible]

[illegible] در [illegible] ولایت [illegible] نظم سرحدات و [illegible]

در [illegible] لشکری [illegible] نمود و در مدت هشت سال کم

در [illegible] طبرستان [illegible] نصفت و دلو [illegible]

خور [illegible] دستم [illegible] آن [illegible]

البرز کوه تا کنار دریای خزر ولایت معمور [illegible] در [illegible] لشکر [illegible]

در سال [illegible] ۱۲۵۰ است شاه جمجاه [illegible]

[illegible] ترکمانان که در بعضی [illegible] دریای خزر [illegible]

و در ظاهر نام تجارت و [illegible] کنار [illegible] مازندران [illegible]

و در جلو بندر [illegible] و جزایر [illegible] سر باز [illegible]

جزیره چلکن نسبت به سایر جزایر این دریا معتبر و وسیع و با نفت [illegible]

و نمک دارد که از این جزیره بواسطه کشتی و سایر [illegible] دریا و سواحل می برند

[illegible] که به جاهای [illegible] میبرند و این جزیره در دریا روبروی [illegible] واقع شده تخمین

دورش شش فرسخ [illegible] از معارف طوایف جعفربای

[illegible] است که چند شعبه دیگر می شوند و آن تیره که جعفربای است سالهای اول

در ابتدای سکونت [illegible] بسته بواسطه امر تجارت صاحب مکنت

و ثروت گشته کشتی ها و [illegible] که بعضی از آنها [illegible]

[illegible] هزار [illegible] در [illegible] جمع گشته در [illegible]

[illegible] اگرچه [illegible] از این معامله [illegible]

[illegible] می زنند [illegible]

[illegible] دقیقه مهمل و نامرعی نداشته [illegible]

باطنی آن [illegible] که از حاکم و ناظم [illegible] نوشته [illegible] با اینکه

[illegible]

و استعدادی بهم رسانیده [illegible] بعض اطلاع [illegible] شهر [illegible] اسباب [illegible]

و ادارات [illegible] از کشتیهای بزرگ و کوچک [illegible]

مخصوص دارد در بندر [illegible] که به شرف قدوم [illegible] آورده [illegible]

دکلهای [illegible] دریا و در جنگ [illegible]

و [illegible]

که از لوازم سفر دریا بود در آن بندر آماده و مستعد شده روان گردیدیم

به اشرف از بناهای مرحوم شاه عباس انار الله برهانه است که تفصیل بنا و تعمیر و آثار آن

در کتب مذکور است و هنوز از ابنیه عالیه آثار و بنا و عمارات

با این استعداد در کشتی نشسته روان شدیم در جزیره عارسلاد که

جزیره کوچکی است و تا به ساحل ... شش فرسخ دریای کالیفرنی ...

نیم فرسخ و تقریباً کرده در یکی از آن ... آب ... فرسخ ...

به رکابیت لنگر انداخته در آن جزیره چند روزی توقف آمده که در ... خستگی

و صدمات دریا رفع نموده از خود ارائه ... همراهان ...

آلات ... بسطت کشته بجزیره چران ... شده ... آدم ... کرده

... لرزش و اضطراب ... رفته روز ... سیم بهوا ... انقلاب ... بهم رسیده

از انحطاط ... رواج ... دریا ... متلاطم شده ... گردید ... بلند گشت و غرق بود

... آب ... شده ... آتش ... ... نشسته کار ...

با ... ... از ... روز و ... ... منظور ... مقصود ... رسیده ...

از ما ... ... دو روز ... نشان ... آمدن ... ...

بود.

تصدی روی و طاقت در نظر گرفته اند آنچه نوشته ... ...

فرستاده ... آنها که ... فرصت ... نموده ... ...

همه ... آنچه ... ... نوشته ... ...

... ... در این ... ...

... روز در اینجا مانده ... بسبب ... ...

... ... در باب ... ... کرده جزیره ... ...

... ... گشته ... ...

... ...

... ... صدمات ... ...

... ...

... ...

نشان شیر و خورشید الماس از تربیت و ایام تبریز و خاک پای شاهزاده

رحمت شده از آن غایت سرعت را انجام داد در سنه ۱۲۵

بیست و هشت و سه پسر بزرگ را که داشت در صفحات [illegible] اعمال [illegible]

و جمعی از ایل کمالی که خود را منسوب به [illegible] که خلیفه باشد [illegible] بوده

دو صد هزار [illegible] دیگر [illegible] در صفحات [illegible] و [illegible] برات

راه رفته [illegible] آورده بود دیگری از اهالی آن صفحات را [illegible] خیال

جای در سر پنجه و بهوای [illegible] کاری در پیش گرفته میان را که داشت آورد [illegible]

بنظر اهالی غریب و عجیب [illegible] خود کرده و جمعیتی فراهم آورده [illegible]

و [illegible] بلده و شهر را [illegible] ریاست [illegible] در آن صحرا [illegible]

نمود [illegible] که در سر [illegible] را [illegible] و حضرت [illegible] که

در میان را که داشت [illegible] خود را با لقب [illegible] گشت

ارکان [illegible] که [illegible] عاری از فهم [illegible] کمال عصمت را

دارند [illegible] این غول [illegible] از راه [illegible] گشته [illegible]

[illegible] فتنه بالا گرفت [illegible] شاهزاده با افواج

پیاده و سواره [illegible] و غلامان رکاب خود [illegible]

بوده [illegible] شده [illegible] و [illegible]

سردار [illegible] و [illegible] سواره

با جلال و [illegible] که [illegible]

[illegible]

بازگشت [illegible] در آن صفحات [illegible] که از [illegible] روز

و شنیدن تهاجر شب دیده به بخت بنه بهادر حضرت ایلچی کبیر

از اعوان و دستگیر گشته شاهزاده با بعضی از قشون در ارکان ریخت

نموده محمد حسن خان سردار را با جمع قشون پناه داد که در آستانه که

بقیه اشرار او دفع نماید آن زمان با ارکان خود نشسته و آنچه لازمه

امر و قدر بود بعمل آورده بازگشته محمد قلیخان [illegible] حکم

که از شعبه تربت در آن معتمد محمد خان [illegible] علیه شده بر ایشان

بهادر او حرکت نمود سپرده که کار [illegible] چون [illegible] میدان

دیده از در عجز و ناتوانی در [illegible] دریای [illegible] مقید [illegible]

و گرفته پسر خود را با زودی [illegible] فرستاد و پیشکش [illegible]

دولت که تا [illegible] نمود [illegible] برده [illegible]

با برادر انفصال داده [illegible] روان نمود تا از تقصیر او درگذشت در ایران

انضمامات طهران [illegible] محمد حسن خان سردار با حضرت ایلچی

محمد تقی خان [illegible] با زودی [illegible] گیلان و پیشکش از راه [illegible] ایران

روان ساخت و خود بنفس حکومت بازگشت و در ازای آن خدمت

با عطای [illegible] نشسته تا [illegible] محمد حسن خان از [illegible] اول

سرچشمه صاحب [illegible] ارکان علیه [illegible] در ملک [illegible]

مشغول حکمرانی [illegible] در سنه ١٢ [illegible] طهران [illegible] حسن خان [illegible]

در حدود [illegible] جمعی از [illegible] و [illegible]

[illegible] در ارکان [illegible] دولت [illegible] گیلان [illegible] خود [illegible]

[illegible] بقیه [illegible] [illegible]

داشت که در دربار سلطان جمع شده بود با هم نزد کرده افواج [illegible]

که هزار چریک دار شرف [illegible] و [illegible] و سواره کرده [illegible] لشکر [illegible]

و ترک کرایح و [illegible] قسمی با [illegible] و سواره [illegible] و [illegible] خود

که همه جهت شش هزار نفر [illegible] در کرگان رایت اقبال را افراشت و [illegible]

[illegible] فیروزی بر ساخت ترکمان [illegible] و [illegible] شنیدن [illegible]

لشکر ظفر نمود ترکمان از ترس آنکه [illegible] و [illegible] ابداً در [illegible]

هلاکت [illegible] همه [illegible] سالار [illegible] و [illegible] خود برگشته [illegible]

[illegible] عظیم در کار سالار [illegible] گشت و در [illegible]

نهاده تا رفته رفته کارش از [illegible] ترکمان [illegible] خود

بعد از برگشته [illegible] از [illegible] و [illegible] خود [illegible]

[illegible] خواسته [illegible] بصدق [illegible] نمک [illegible] دولت

و دفع ماده [illegible]

شده و همه [illegible] استمال نموده خدمت کردند و [illegible] خود [illegible]

[illegible] بعضی اشرار که در گوشه [illegible] خزیده [illegible]

و [illegible] شغول [illegible] آورده و [illegible] نمود چند نفر از [illegible]

شرارت [illegible] در حضور کردن [illegible] و [illegible] بکشر

[illegible] ساخت [illegible] از [illegible] آسوده [illegible]

[illegible] خواب [illegible] اند [illegible]

حاکم [illegible] بود [illegible] معزول شده [illegible]

[illegible] در [illegible] مبارک [illegible] از [illegible] اعتدال

گرایید و در ششم شهر شوال ۱۲۶۴ هجرت [illegible] شد [illegible] الله

گرفت و در [illegible] از [illegible] و [illegible] شاه [illegible]

از [illegible] تیمور [illegible] عزیمت فرموده [illegible] همراه [illegible] ترکمان

تا قریهٔ [illegible] استقبال رفته در [illegible] شده [illegible] بمنزل

بتحفه که در منزل شاهزاده را بجهت اصلاح عشیره و [illegible] که از [illegible]

داوران [illegible] جهت ختم [illegible] ترکمان و خراسان [illegible]

در عشر اخر ربیع الاول سنه ۱۲۶۰

بعد [illegible] تاریخ [illegible] و [illegible] اشرار [illegible] و انتقال [illegible] اطراف

در کمره و کلپایگان و خونسار و فریدن چهارمحال [illegible] اصفهان [illegible]

و خراسان هر چه [illegible] یک [illegible] که هر چه [illegible] رفت [illegible]

گشته [illegible] راه [illegible] تا رسید [illegible] اعتبار و جرأت [illegible]

نزد شاهزاده [illegible] و نظم و [illegible] و ملاحظه [illegible]

نفس [illegible] الله [illegible] کلپایگان [illegible] امیر بزرگ و سپهبد [illegible]

بیش [illegible] شاهزاده و سردار [illegible] مورد [illegible]

[illegible]

با افواج قاهره که عبارت از فوج کمره و کلپایگان و فوج

فریدن و چهارمحال و فوج کردستان و [illegible] و توپخانه [illegible]

[illegible] و چهارصد نفر سوار شاهسون [illegible] سوار

[illegible] قریب [illegible] غلامان خاصه [illegible] اول [illegible] که در کمره

و کلپایگان و خونسار و فریدن چهارمحال از [illegible] اختیار [illegible]

رفع [illegible] اشرار [illegible] دستگیر کرده بعضی را سیاست نمود [illegible]

که [illegible] از

هر که [illegible] بود [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] محال و مقرر داشت

و قلعه [illegible] اشرار [illegible] در اطراف و [illegible] برای

[illegible] ساخته [illegible] همه را خراب نمودن جمله در قریه [illegible]

چهارمحال

کاک بجسارت اشرار و قطاع الطریق قلعه را محکم ساخته
سنغاق خود کرده بودند و از آنجا قره و اطراف و سر حد را
ضروریات تاخته و همه وقت تعدیات و تردد ایشان ابرار
میرسانیدند از جور و بیداد ایشان که نکبتان ابنای عصر گشته اند
غالب بودند و ایلات و رعایا را بجبر حبس و شکنجه ساخته و هر
که رعیت و فقیر و زنده از ایشان گریخته و در آن بر دامنه جبال
مسکن را در بیلاقها بعد از پنج ماه که در حین قهر و سلسل اران توقف کرده
و نظم کاملی از همه بابت در اهالی به آن آنجا از راه بر وجه تکالیف ستان
رفت در هر که زمان انقلابات را نیز از شر وجود طوایف
یاغی و طاغی بر دخت بعضی را قتیل و جمعی را اسیر نمود و در ذوی عالیه
بیرون آورده و سکونت دادند و دیگر طوایف که منشعب شده بودند در دره بود

که مان

و سلیم ما

دارالخلافه

دار الخلافه نمود و بعرض سیاسات شهریاری امر اشاعه داد و از
خواتین و آقایان زیر شمشیر دولت که آنان از شرف و در بهادری آنها
مست بوده شبه تمکین را از کوه منقر خلافت کبری و استقلال آنان
سنده تا چند که در عهد پیوسته نعقده تعرض شاه بود وصول نمود
که نیرا که پایدار ختم شکسته استقیم بود استقلال نمود نظم کامل
و ضبط شاهد در آن مرحله است بهر سلسله اسلام حکام کستان
و تسخیر دولت سهام ایلد که با نجار از بوده و پیاده و دسته
توپ از نظم و فصل اقبال مسال را بهر مرز قلعه چون زده و
و دسته کنون چند نفر ارش تا حرب ورزی بخش را که در
قسمه چون باسر را قوانا نموده و بهم ایستادن نمود امور انصباطات
و چون بسیر از آنها و عظیم مدت یکسال بود در فارس و عراق
برپا کرده بود شاهزاده خود بغیر از شرح و نثار انضباطات

تعاقب ایام در این مدت [illegible] صداقت کار نمود و میرزا ابو طالب [illegible]

که آنچه در بهای آن سکه آن حضرت باید که خیال خود [illegible] سرداران [illegible]

ادوات خوش تصرف مدارک این مهم [illegible] مصلحت [illegible] لطف [illegible]

و الوار آن [illegible] سعادت مظاهر تهیه و [illegible] استقلال [illegible]

بر سر می آورد و [illegible] آنچه [illegible] مهمات [illegible] و [illegible]

خود از آلات و ادوات حرب و ضرب و دیگر چیزها که در [illegible]

[illegible] ضرور و [illegible] کارات [illegible] و از علوفه [illegible]

و سر [illegible] آلات [illegible] را برای [illegible] و اقوام [illegible] خود

[illegible] اطراف و [illegible] سرکشان [illegible] را که [illegible]

[illegible] رعد و [illegible] [illegible]

تا وقتی که [illegible] در گذشت و دل [illegible] را [illegible] گذاشت

[illegible]

میرزا [illegible] از کمی خویش [illegible] و در [illegible] سن [illegible] آغاز [illegible]

نهاد و بطوریکه از کوشش و [illegible] در ملک فارس [illegible]

[illegible] رفت [illegible] که [illegible] بحضرت [illegible]

[illegible] نصرت [illegible] بر [illegible] ملک فارس [illegible] گرفتار

[illegible] شهزاده [illegible] با [illegible] و [illegible]

با ملک [illegible] شهزاده را [illegible] [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] در [illegible] نصرت [illegible]

[illegible] محمد [illegible] الدوله [illegible]

[illegible] طلب [illegible] و [illegible] عراق [illegible]

[illegible] را [illegible] خود [illegible]

[illegible] در جواب [illegible]

[illegible]

شکر گذاریم و لیکن چون دفع شر از رعیت بر ما دین دولت لازم است تا

میرزا قوام در این نواحی است از شر و ضرر او آسوده نبوده‌ایم و لازم است او را

غیر از قوام نمود زیرا که او در این خاک نامی محکم دارد و اسباب فراهم که کرمش

آن نام مملکت را متزلزل نموده نشستیم از این جهت حمل خود را برداریم

با دو دایره شما و نمیم دولت اطاعت دهیم تحت شده‌اند از ما بار دارید

پس بنده که اطاعت از ما نموده سهام الدوله با پسران خود از شیراز جواب نموده

فلیحم ... بر خاسته و در این نواحی قلعه محکم که مردم ما را است ... نوشته قرار

امثال نظر و تصرف تسخیر قلعه اجتماع را ... کردن و ما ... مقصود نزول

نمی‌شود و حال و زیرا که قلعه در قلعه کوهی جهت که در دست آنکه او را

طرف سختی علم ... که ... آب ... اولاد ...

چند روز از ورود سهام الدوله رفته شیخ حاکم و صاحب آنجا ...

دیگر

در قلعه نشسته

و شیخ قادر و شیخ عبدالله با جمعیتی فراوان عازم قلعه ... کرد

در قرقه آمدند و این اراده سوار فراگرفته روز دیگر سرزده ...

میرزا قوام با جمعیتی از نظمیه از در ... و در ... از ... در ...

سهام الدوله با پسران خود ... کشته شاهزاده ...

آگاهی یافته شاهزاده خود را با جمعیتی چند که اشرار آنجا ...

قلعه شیخ را محاصره نمود ...

و بسیاری ... و شیخ ...

و ما به تقدیر شیخ مذکور را که از ...

مستعمل نموده ...

و او را ...

مراسلات مضمون الالقاب ...

درهم شکسته و با یکدیگر از هم گسسته و متفرق شدند سهام الدوله از

جانب شاهزاده [illegible] بود در رکاب آنها [illegible] حاضر

کرده بیشتر از آنکه آنها از محل خود حرکت [illegible] سهام الدوله تعبیه کار را نموده

پیشتر از متفرق شدن ایشان [illegible] را بهادران [illegible] و خود با جمعی [illegible]

از آنجمله [illegible] شیخ [illegible] حاکم [illegible] شیخ جابر [illegible] گرفته [illegible] شاهزاده

آوردند و در قلعه [illegible] با یکدیگر [illegible] و [illegible]

یک قلعه [illegible] شدند

و شیخ [illegible] حاکم [illegible] و شیخ [illegible]

گذشته برآمدند سهام الدوله چون فتح قلعه [illegible]

قلعه شاهزاده معروض داشته بود و معاودت را درخواست کرد [illegible]

[illegible] و شاهزاده از حضرت [illegible]

ایام [illegible]

استدعا نمود جواب آن استدعا داد [illegible]

شاهزاده سهام الدوله و همراهان را در [illegible] حکم [illegible] فرستاده [illegible]

دستور العمل [illegible] که شب [illegible] پنهان [illegible] را [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible] دقیقه [illegible]

در کار [illegible] مشغول باشند چنین [illegible]

با همراهان [illegible] برگشت آوردند [illegible]

پس از قلعه بیرون آمد و با [illegible] شاهزاده سهام الدوله و دیگر همراهان

سپاه [illegible] شبیخون [illegible] حکم [illegible]

طلوع صبح [illegible] در همان شب [illegible]

بر [illegible]

گذشتن از رودخانه و گرفتن قلعه [illegible] چند نفر از زندگان را [illegible]

آب از سر برگذشت ذی در کال فرودی و با تیغ معاونت ملازمان

از آب و گل بر آمدند و بیچاره به قلعه رسیده و بام حصار را بالا شدند

و قلعه مسخر گردید چه هم ... که تا حال بجنگ هیچ توپ ... در ... بود ... الوار

قسم و ... در آنجا و ... نفر از ... مقتول و بیست ... مجروح شدند

پیش از گرفتن قلعه ... خبر رسید ... میرزا رضا ... جمعی ... قلعه گل

فرستاد ... [illegible]

پیش نهاد ... [illegible] ... قلعه گل ... راه ...

پیش گرفت و ... قلعه بهبهان ... میرزا رضا ... الوار

مستر گریفیث جمعی ... از نوکران مقتول و مجروح گشته ... غنیمت فراوان

بدست سپاه ... در آن ... توپهای ... که در قلعه ... بود ... [illegible]

و از

توپ بزرگ که از توپهای نادری بود و از اینجا حمل و نقلش ممکن نبود

بشکستند و قلعه را خراب نمودند غضبناکان که ... از غضبان ... مهربان

سیر ... بود ... و از آنجا مأمور و مقرر گردید ... همراه ... از

همراهان ... الدوله ... عباس ... حرکت نمود

و ... عشیره ... بختیاری ... سر ... فتح ... کرده

بعد از آنکه حکم ... سهام الدوله ... [illegible]

و ... [illegible] ... نهاد

بعد از آن سهام الدوله ... با آن جمع ... قلعه بهبهان ... [illegible]

و خود با ... سهام الدوله بهبهان رفت

تسخیر قلعه بهبهان ... قلعه ... گل ... [illegible]

و در سمت شرقی شهر که محاذی بارهٔ قلعه بود خندقها آمده و بیرون

در رسیدن نقشه شهر و قلعه سو نگاشت و صورت حال را

چنین عرضه داشت که بقلعه کرتها آسیب از روی [illegible]

ریخته اند و وقتی آب در وسط گنبد کرده اند و نیمه آمدن جابجا

در جانب شاه هزاره صحن و سوار العلی برفت و از سهام الدوله چاپار صد

عدد و مرسید تا آنکه سرتیپ سلطان احمد خان و سرکردگان سرباز را

سیرچه بارا که دور شهر سنگر داشته سهام الدوله بگرفت و با سرباز

اهل شهر را در کشتن بارهٔ قلعه با خود متفق نمود سرکردگان سپاه

در نزد خود نگاه داشت و سلطان احمد خان را با [illegible] شهر از

طرف شهر پرسش از نمود و خود از بیرون با عصر رسید

سنگر ساخته آغاز توپ زدن و آلات قلعه گیری بکار

روی

بروی کوه تا وقتیکه سرتیپ با خود در استحکام بیرون بود

با اهل شهر [illegible] حرکت و مقرری از آنها در خواست که اهل شهر را دل

بیچاره که در زیر تخت خانه از اطراف قلعه از انتصاب شهر بود خانه

که آشفته سرباز و با جنبه توپ را زد خود بگرفت و بقلعه

کل و کلاب که در چهار فرسخی بهبهانست محصول [illegible] بارهٔ قلعه

برست و در بنیان سنگر آن گشت در آمد چنان در آن [illegible] آنکه

استمرار گرفت تیر [illegible] نصرة الدوله فیروز میرزا [illegible] قلعه را

فوز عظیم شمرده و فیض شایان به [illegible] خود

در سایر صفحات فارس هرجا [illegible] و در [illegible]

و کارهای بزرگ در او گرفته و آن طوری [illegible] داشت

و بابت [illegible] این مملکت را دارد

و بعقیده [illegible] کارها را منظم و منضبط سازد

از اولیای دولت علیه خواهش نموده حضرت حسام السلطنه [illegible]
در آن سال ها بماند و تا تمامی کارها را انجام [illegible] از زواید
الباهره حکم [illegible] شرف [illegible] دشمنان نصرة الدوله
معزول شود و حسام الدوله سوار از این حکم آگاهی داد و [illegible] همراه [illegible]

و کلات شد و با همراهان خود [illegible] بیعت و آن قلعه
این چنین است که در قله کوهی بلند قلعه در توی یکدیگر [illegible] است که قلعه
اول [illegible] و دیگر کلات [illegible] حصار القلعه [illegible]
آورده و در بعضی [illegible] که [illegible] شده اند
و با [illegible] سنگ [illegible] و در [illegible] آن [illegible] عمیق
واقع شده که [illegible] چند [illegible]
برداشتن آن [illegible] دیگر تصور [illegible] کرده که [illegible]

در آن

در آن قلعه در آمد و تا کنون در [illegible] عصر [illegible] القلعه شد
نموده چنانکه [illegible] کوه [illegible] بالجمله [illegible] بلند [illegible]
[illegible] القلعه که [illegible]
[illegible] از قلعه بر آمده بود و [illegible] که [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] چند نفر [illegible]
کرده او را [illegible] حسام الدوله [illegible]
[illegible] آورده
[illegible] قلعه [illegible]
رسید و [illegible] قلعه [illegible] حسام الدوله [illegible]
با جمعی [illegible] قلعه [illegible]

در قلعه سه روز توقف نمود و سر ایلات چهار محال کشیکچی قلعه گل در آمده

میرزا قوام قلعه گلاب را گرفت و گفت چون قلعه گلاب و گلستان

نه خوب بود دیگر آن که چون در گلاب سهام الدوله نصیر الدوله را

گاهی بهار بیرون شد که از آن طرف در سر جمع را به اهل آن ارزانی داده

بفرستد حکام گردیر او به سوار و تفنگچی جوان ابن ملک گلی

و گلاب منحصر به چشمه بود که در قلعه گلی و قیمت میرزا قوام سه روز

در آنجا به خطا ابر برد چون ... را در بیرون حمله کرد بهر ...

پیاده کوه به کوه گریخت و روز بعد قلعه گلی را تصرف نمود نصیر الدوله

قلعه ... پیاده گرفته و ... سال

سهام الدوله شهر بهبهان را به تعاقب ایشان ... نمود و شاهزاده

شاهزاده سهام الدوله که پادشاهش خدمت بی‌علت محمودی

ز یک مرتبت بالانصاف از وجود باغی و طاغی و اشرار الوار فیلی

و بختیاری و خیال عرب شهری و بدوی بیرون آمده گان و کاران

زجر و پاره‌ای بی‌خرگاهان ساخته بوستان و گلستان و بختیاری بر کوه

از هر کنار آن گشته در میان بی آب خاک زمین گرفت که شاهزاده

دیگر ابرار را که از عمال ... در اطراف و اکناف آن ولایت

رعایا بودند ... و اقامتی از رعایا و برای ضعیف و توانا به کسب و کار خود

گماشته که اگر نقاب طلبی در طلب قسم نگاهی جوید بیرون اندر

دارد ... و محمد والیه ... تا ... از جمله ابرار و اشرار

از یکدیگر تمیز نشوند مدت شش ماه به همین گونه روزگار گذشت متعدد

برگذشت شاه جهان بخش خواست تا ملاطفتی که از او در
دل دارد بر همه کس معلوم و مفهوم شود شاهزاده را نسبت [illegible] مگر
منسوبان [illegible] خاص اختصاص داده در سلک [illegible] شد
به دلپذیر داد و او را به اسکندران [illegible] طهران و مضافات [illegible] که
ولایت طهران تا [illegible] ولایت ماکان [illegible] تربیت داد و در آن
با [illegible] ولایت سردار [illegible] شاهزاده [illegible] از آن
عنایت [illegible] آستان [illegible] آستین [illegible]
لوازم خدمت و حفظ [illegible] اثنای [illegible] و [illegible] که [illegible]
و در ایام [illegible] و [illegible] از [illegible] آن گشت
و از هر جهت از کار [illegible] شاه [illegible] اثر

۵

دعوی [illegible] و معلوم [illegible] کس [illegible]
و حوالی [illegible] رام [illegible] که همراه [illegible]
حیرت [illegible] و [illegible] اعظم [illegible]
زیاده که در این مدت کم [illegible] پیش [illegible] اثر
جلوه کرد شاه جهان [illegible] از [illegible] خدمت [illegible]
به [illegible] شاهزاده را [illegible] خدمت شاهزاده [illegible]
و همراهان او را [illegible] خدمت [illegible] و وجود [illegible]
[illegible] آمد و پیش از [illegible]
[illegible] شهرت [illegible] او [illegible]
[illegible] حیرت [illegible] که از [illegible] شاهزاده
انگاشت

شد و حرکات منتظم ذیل در سنه ۱۲۶۹ در دوری
بلاد و ماشیوع [illegible] در همه مشرق شده و در مال [illegible]
در ان هر شاغل عمده [illegible] معتمد شمرده در [illegible] شاهزاده
بر حسب حکم شاهنشاهی باقتضای منصب حکومت
و دار [illegible] دیگر دارالخلافه [illegible] کار را [illegible] تجارت
مستقلا سابقه در ترکستان به ملاحظات [illegible]
شهر [illegible] دولت [illegible] عازم گردیده شاهزاده
با کفایت [illegible] و با دولت [illegible] طهران [illegible] حفظ خدا
در [illegible] به برکت همت [illegible] الله نموده در احکام مهام [illegible]
و حفظ [illegible] دولت [illegible] و ملوک و [illegible] بسیار عنایت
و [illegible] و نظم [illegible] شرایط خدمت [illegible] بجا آورد
و دقیقه از معضلات امور و مشکلات مهام
فروگذار نکند تا الحمد لله [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] شده و در این [illegible]
و [illegible] حضرت [illegible] فرموده [illegible] نموده
خلعت

خلعت عالی [illegible] منصب [illegible] نشان و حمایل [illegible] از مرتبه اول مرحمت
مرحمت فرموده از امثال و اقران برتری بخشیده ۲۰ [illegible] تاکنون در سنه ۱۲۷۲
هجری است سیم سال است در منصب امر خطیر حکومت مستقلا مشغول
[illegible] در دارالخلافه [illegible] با شرایط حراست
و دقایق سیاست [illegible] ملحوظ [illegible] و اداره [illegible] دارالخلافه
اشرار دارالخلافه [illegible] نموده [illegible] اعمال و قبایح افعال
هر [illegible] جنس را [illegible] و اشراف شهر و اطراف
از [illegible] عنایت [illegible] اختصاص داد
[illegible] شاهنشاهی [illegible] و قریب
[illegible] نهاده [illegible] معظم [illegible]
[illegible] احکامات [illegible]
[illegible] از فنون [illegible]
در قانون [illegible]
[illegible] نموده
[illegible] الهدی

هو الله تعالی

بر حسب امر اولیای دولت روز افزون قاهره که نصره الله جنده و اید الله عسکره
کیفیت اوضاع محمّره و دعوای انگلیس ها از روی آب در آنجا
چنانکه اتفاق افتاد و این خانه زاد جان نثار از روز
رسیدن بمحمّره تا حال مراقبت بدربار همایون شاهنشاهی
روح العالمین فداه شاهد نمود و صراحتاً تحقیق کرده در
بقرار است که بفضل خدا خالی از اختلاف و اخلال
در کمال بی‌نشان بی‌خلاف و تعبیر بدون ملاحظه
خلاف رضا و خواهش حرب با صداقت و راستی بعرض
کارگذاران اولیای دولت جاوید آیت میرساند
قبل از رسیدن خانه زاد جان نثار بمحمّره چهار سنگر
بطریق

بطریق و شتبان در طرف مغربی و مشرقی قلعه محمّره بفاصله
های و شماره قدم آب زده شده بود
سنگرهای سمت مغربی قلعه محمّره که مقابل حمام اتصال
شط فرات و شط شوشتر و دزفول واقع شده بود
سنگر اول فوج بهادران لاکاخان سرتیپ با نظام
سه عراده توپ چهارده پوندی و نه پوندی
سنگر دوم هم قریب بفاصله چهار صد قدم فوج ثابت
محمد مراد خان سرتیپ با سه عراده توپ
سنگر سیم قریب بفاصله هزار قدم فوج قدیم فراهان
محمد حسن خان سرتیپ با دو عراده توپ
در سنگر سمت مشرقی محمّره فوج جدید فراهان محمد تقی خان
سرهنگ با یک توپ بود
سه چهار سنگر هم در جزیره الخضر بهمان فاصله زده شده بود

و حاجی جابر خان هم با ششصد هفتصد نفر سواره
و پیاده عرب در آنجا بودند و پنج عراده توپ
با اسباب توپخانه
در سه جا اردو افتاده بود
اردوی نواب حشمت الدوله در پشت قلعه محمره
اردوی امیرزاده ابراهیم میرزا سوکه مقابل بود در پشت
نخلستان محاذی با سنگر محمد حسن خان محمد مرادخان
بفاصله ششصد قدم با آب شط
رجال بنه و آذوقه و متعلقان نواب حشمت الدوله
با میرزا ابوطالب وزیر بفاصله دویست قدم با آب
قورخانه در دو جا بود
دو قورخانه کوچک سوای قورخانهای سنگرها در وسط اردوی
امیرزاده که بطور قلعه انداخته بودند جا داشت
یک قورخانه

یک قورخانه دیگر بفاصله ششصد قدم در پشت اردوی
نواب حشمت الدوله
سنگرها که زده شده بود همه خارج از قانون و قاعده
علمی و عملی مثل سنگر فوج قدیم فراهان فی الجمله استحکامی
از سایر سنگرها داشت که نواب حشمت الدوله
خودشان هم در اکثر اوقات آنجا تشریف میبردند و روز
دعوا هم نیز آنجا بودند
همان روز ورود جان نثار بخدمت نواب حشمت الدوله
تشریف بردند از سنگرها بعد از دیدن سنگرها نواب والا
از کمترین سؤال فرمودند که سنگرها چه طور است این خانه زاد
جان نثار را از روی صداقت و راستی از بی استحکامی
سنگرها و ضرر نزدیکی سنگرها و اردو و قورخانه‌ها با
چنانکه فهمیده بود عرض کرد
از رسیدن گلوله توپ و خمپاره دشمن با اردو و سنگرها

سؤال فرمودند باز بخلاف ملاحظهٔ تعارفات رسمی
بندگان در خدمت بزرگان محض صداقت عرض کردم
که البته گلولهٔ توپ و نارنجک باردو میرسد بلکه متعدد [illegible]
جای اردو را باید تغییر داد و بخصوصه قورخانه را
باید عقب برد که از آسیب توپ نارنجک و غیره محفوظ
باشد فقرات عرض و جسارت کمترین مقبول نیفتاد
و دیگر در سه چهار روز در باب [illegible] باید [illegible] متعدد و برای
استحکام سنگرها عرض شد و بخصوصه برای ایشان
باروط فرمودند همه خوب است هیچ ضرورت ندارد
و دیگر اکثر روزها که بر کشی سنگرها تشریف میبردند
خانه زاد هم در رکاب بود و در اکثر عرایض
لب درس خواندگی مدرسه و جوانی و دعوی [illegible] بدل
جان نثار مقبول القول نبود و لهذا خاطر نواب
والا [illegible] شد این عرایض جان نثار هم از روی
راستی و درستی برای اشتغال رکاب گذاران اولیای دولت
قاهره

قاهره عرض میشد و این فقره محض از [illegible] اولیای [illegible]
بجان نثار نبود بلکه با هرکس بهمین نحو سلوک داشتند
و برای خفت شان آنچه را مصلحت میدانستند حکم میفرمودند
و دستور العمل بسرکردگان میدادند

غرابهای انگلیس بحری [illegible] از روی آب تا یک فرسخ و نیم
فرسخ با اردو مسافت داشت و در همانجا برقرار بودند
و بسمت اردو حرکتی نداشتند

روز سه شنبه ۲۷ شهر رجب حوالی ظهر از سنگرها
ملاحظه شد که غرابهای انگلیس از جای خود حرکت کرده
بسمت اردو می‌آیند سرکردگان از توپچی و سرباز
همگی مستعد و آماده در سنگرها ایستادند تا آنکه غرابها
بچهار هزار قدمی سنگرها رسیده صف زده آرام
گرفتند
پس از آن تا روز چهارشنبه نزدیک غروب روی بلم و طرادها لوازم [illegible]

آمدند که راه ابهش روی لشکر لاجان خان سرتیپ محمد مرادخان
لشکر وارد و قورخانه را تماماً گرفته و بر آورد بمحض
تا کنار رجوع الی البصره رفته و مراجعت میکردند
حضرت نواب احتشام الدوله از لشکر محمد حسن خان باز لشکرها هم
می‌آمدند و سرکشی میکردند لکن به جنگ آمدن اینها
هنوز اتفاق نشده بود
از روز سه شنبه که وارد آنجا شدند در جزیره سلمان بن
غضبان که تخمیناً ۳ سه هزار قدم لشکرها فاصله داشت
و داخل خاک روم است در مقابل لشکر فوج بهادران
سنگر جای چند خمپاره ساختند و جمیع اسباب
و ما یحتاج لازمه آنجا تهیه کرده بودند
روز چهارشنبه نزدیک بغروب آفتاب از غرابها که
جلو رو بغراب اژدر بود دوازده تیر توپ بسمت
جزیره الخضر انداختند که نواب والا و سرکردها
باز هم تشکیک در جنگ داشتند

صبح

صبح روز پنجشنبه ۲۹ شهر رجب نیم ساعت قبل از طلوع
آفتاب بود که از لشکر جزیره سلمان بن غضبان
شروع بانداختن نارنجک خمپاره کردند اگرچه
همه لشکرها مستعد و آماده بودند چون از لشکرهای
دیگر انداختن توپ با اینها مسافت بود لهذا
از لشکر لاجان خان سرتیپ بنای جنگ شد و لشکر
خمپاره توپ بستند تا اینکه یک ساعت و جزئی
از طلوع آفتاب گذشته لاجان خان از پارچه نارنجک
زخم برداشت و او را بسو باردم بردند
در آن حال دو غراب و دری از غرابها جدا شده
بطرف لشکر بهادران آمده قریب بدویست قدم
لنگر زده ابتدا مشغول شلیک توپ و خمپاره انداختن شدند
بعد از آن دو غراب دودی دیگر حرکت کرده برای کمک
آنها آمد بهمین طور بدفعات تا هشت غراب
بکمک و لشکر بندی این غرابها آمد و متصل بهمان

سنگر فوج بهادران از توپ و خمپاره و تفنگ شلیک میکردند
و از آنجا هم توپ میزدند و سرباز هم با تفنگ شلیک
میکردند لاچاره فایده که دشمن در بیان آب بود
و ضرری با آنها نمیرسید چنین بر غلبهای لشکر بالمره خراب شد
و چند نفر هم از توپچی و سرباز کشته و زخمدار شدند
و سرکرده هم در آن لشکر نبود اکثری از اهل لشکر متفرق
و پراکنده شدند

از افواج علینقی خان سرتیپ یکفوج گرازی مامور جرگهٔ
الحضر بود و فوج مهندس در اردو مانده بود که هر جا
لازم شود مامور شوند سبب طول کشیدن دعوا در سنگر
فوج بهادران و پریشانی کار از آنجا نواب حشمت الدوله
که در سنگر محمد حسن خان سرتیپ بود بعلینقی خان سرتیپ
حکم داد که با فوج مهندس بروند بلشکر بهادران فوج
علینقی خان که بلشکر محمد مراد خان رسید خودش در سنگر
محمد مراد خان ماند و سرباز سوا مامور بر فات لشکر بهادران کمک

قدری

قدری از آن سرباز بلشکر بهادران رسیدند و قدری متفرق شدند
قریب نصفی از فوج بیات که ما بین لشکر بهادران
و محمد مراد خان در رفت و پوارشی کربلائی کاظم و محمد
خطر بود لشکر خود کرده بفرار محمد مراد خان با خیاط
اینکه مبادا همگی آنها در آنجا تلف شوند حکم نظامی داد
که از هر دسته ده نفر در آنجا مانده باقی بیایند بلشکر
پس از این حکم همگی آن سرباز و قدری هم از سرباز از آن
لشکر داخلی آنها بکلی متفرق شدند که بهمه جهت
بقدر دویست و پنجاه نفری از فوج بیات باقی
مانده بود

این خانه زاد جان نثار بر حسب الامر حشمت الدوله
مامور لشکر آقاجان خان و محمد مراد خان سرتیپ
که قرب جان نثاری در آن مکان بیش از همه جا بود
با پنج نفر توپچی و سرکرده که الحال مشغول نظم آنجا هستند

و منتظر وقت رسیدن خمپاره انداز بود از اینکه
دویست نفر از توپچیان جنگ ندیده بودند و آنچه شاید
تمام خطر را ندانستند و کمترین هم مشغول ملاحظهٔ غرابها
و دعوای آنها با لشکر بهادران بود هم در رفتند
همینکه وقت خمپاره انداز رسید بکشند و هم یک نفر
از توپچیان که نفع جان شان را بجا انداختم لابد آخر
با ۲۶ یک نفر تا هفت تیر خمپاره انداخت که
از آن طرف شلیک بر زورتر گردید توپچی بر سر آن شدند
ناریک سلاح بر عکس میان خمپاره که نینداخت و کمک لازم
شد این جان شانزده بر آن آوردن کمک نفع محمد مراد خان
رفته چند نفر سرباز مامور کرد همینکه از لشکر خارج شدند
فرار کردند چون آب هم حاضر نبود با آن یک نفر توپچی
رفتیم لشکر محمد مراد خان
توپچیها از لشکر محمد مراد خان متصل توپ میزدند
غرابهای

غرابهای انگلیس آناً فآناً دو دو و سه سه عوض میشدند
و تازه کهنه میشدند هر یک غراب اثر در لکه
در مقابل لشکر آقاجان خان در جای دعوا
یک فرو نشسته بود
از لشکر محمد حسن خان نیز با یک توپ تیر انداخته میشد
از لشکرهائی که در جزیرهٔ اکخضر ساخته شده بود و قلیل
از بلوچ آنجا بود معصوم سلطان توپچی هم از آنجا
متصل بغرابها تیر می انداخت
علینقی خان و محمد مراد خان سر یک بدراز متفرق شدن
سرباز بهادرات و سرباز مهندس خدمت احتشام الدوله
آدم فرستادند کمک خواستند
چهارصد نفر سرباز فراهانی علاوه بر سربازان
متوقف لشکر محمد حسن خان و لشکر محمد تقی خان که در اردو
بودند نواب والا آنها را بکمک فرستادند که قدری
بلشکر محمد مراد خان و قدری بلشکر بهادران رفتند

در همان اوقات بود که در غراب بقدر یک فرسخ
از محاذی لشکر بهادران بالاتر رفته پیاده شدند
که بجنگلها که اینجا ملقب بکوت است

حوالی ظهر بود که میرزا ابو طالب وزیر لشکر برآمد
در همین وقت قورخانه لشکر بهادران آتش گرفت
و فی الجمله چند دقیقه قورخانه جهازها نیز آتش گرفت
سرنشینها از میرزا ابو طالب برای توپچیها کمک خواستند
و اصرار میکنند که این توپچیها و توپها از دست رفته
و از کار افتاده اند البته نواب والا توپچی و توپ باید
برای ما بفرستد
در ساعت مراجعت میرزا ابو طالب این خانه زاد نیز
از پارچه پاره سنگ زخم برداشت محمد مراد
رسیده جان نثار رسول به ۳ نفر سرباز داده و او را
بجای زری که لاجانی خان را جراح معالجه میکرد بردند
در این اثنا

در این اثنا خبر بیرون آمدن بجنگلی در غراب به سمت کوت
رفته بود نواب حسام الدوله هم و دیگران
حرکت دادن اردو و تغییر جای قورخانه که آنجا
محل خطر بود و دیدند گلوله توپ و پاره سنگ از اردو هم
میگذرد از لشکر محمد حسن خان بیرون آورده بودند
از آن طرف با خط ... که بیار از آن در غراب که بجنگلی
در آمدند سوارها و بعضی از آنها پیاده سربازها
بر پا گرفته و سرباز در لشکر ... شنفتند
محض ملاحظه ... همان ساعت بخیالی ... لشکرها
و آمدن سرباز حکم داده سرکرده‌ها اهمال کردند
در باره حکم فرمودند محمد حسن خان صراحتا جواب گفته بود
که کار رسول با یاد شد و ما سه بی نام کرده اند
و هنوز هم ما در دعوا هستیم و این اول جنگ است
نمی‌آییم مگر آنچه گفته شود
نواب والا باز حکم فرمودند که خودش ...



هنگام توپها سر بدهند پس از آن محمد حسن خان سه توپ
که در سنگرهای خود داشت بر داشته آمد
سایرین هم سنگرها را خالی نموده با [illegible] خدمت
نواب والا آمدند
پس از رسیدن سرکردها نواب والا در حرکت اردو
و دو روز دیگر رفتن اردو با آنها در مقام مصلحت
بر آمدند
چون نواب حسام الدوله هرچه خود صلاح میدانستند
احکام می فرمودند و اعتنا بمصلحت و مشورت کسی نمی فرمودند
و سرکردها از این معنی بسیار دلخوری داشتند بنای
گله و شکایت را اکثر از خلاف کارها که اتفاق افتاده
نمودند و بیش از همه محمد حسن خان بجسارت
معایب کارها را منکشف را اکثر اوقات
بالاخره قرار شد که بقدر پنج فرسخ پیشتر اردو
پس بنشیند

پس بنشیند و هرچه توانند از قورخانه و آذوقه
همراه بردارند
از آنجائیکه اسب توپخانه و مال صاحب منصبان و سربازان
حسب الامر نواب والا بجهت منزل محمره رفته بودند
که آنجاها علف [illegible] بسیار بود و مردم بی بالغال
بودند چیزی ببرند مگر بعضی از سرکردگان و غیره
که [illegible] و ابو الجمعی داشتند دست و پائی کردند
با آنکه میرزا ابوطالب وزیر حسام الدوله با جمعی
از کسان خودشان و سایرین جائی را تا من خود بعقب
و بقدر امکان احتیاط کار خود را از دواب و سایر
متعلقات داشت باز هم بواسطه پیش چادر نواب والا
و بخبر سرایت [illegible] بجا ماند
همینکه قشون و اهل اردو قدری از اردو جدا شدند
نواب والا حکم باتش زدن قورخانه فرمودند

قشون آمده در نخلستانی که در یک فرسخی محمره واقع
بود جمع شدند تا نواب والا تشریف آوردند
سرکردها خواستند در آنجا توقف کنند شب
در آنجا بمانند که قشون آرامی بگیرند بعد از زوال
هر طور مصلحت شد معمول دارند نواب والا راضی
نشدند و ماندن آنجا را مصلحت ندانسته فرمودند
تا روز است من میروم و شما هم بیائید بسبب عجله
مصاف و تشریف بردن نواب والا اکثر اجزا
در آنجا قدری غلات آذوقه و چیز دیگر که داشتند
ریخته برای افتادند که در سه ساعت شب
سربازان و قدری از سرباز بجای نزول
نواب والا رسیدند
محمد حسن خان سرتیپ شنیدند که نواب والا از آنجا هم
اراده حرکت دارند رفت بخدمت و عرض نمود
که هنوز بقیه سرباز نرسیده و همه خسته اند
و اسبان

و اسبان و توپخانه هم که از بی جوی و لاغری قوت
توپ کشیدن ندارند با اینحال تشریف بردن اینکار
بایستی طور رسانید بخدمت سرکار والا راضی بماندن
امشب در آنجا نشدند
محمد حسن خان عرض کرد که حضرت والا تشریف میبرند
توپهائی که هست بسرکردها تقسیم کنند که
هر یک توپهای خود را بسوار بار زنند سه عراده
توپ سوار محمد حسن خان خود متقبل آوردن شد
و دو عراده بفوج بهادر و دو عراده بفوج گروس
و دو عراده بفوج ...
حکم شد بیارند
نواب والا ساعت با میرزا الله و میرزا ابوطالب
و چند سوار که بخشنایی که در محمره بودند سوار شد
تشریف بردند بسمت نخلستان شبعه
پس از حرکت نواب والا هر چه از سرباز رسیدند

بهمان حالت تفرقه و پراکندگی روی به لار نهادند
که روز جمعه نهم یک یک از سربازها به کشتان سبعه وقد رات
که نواب والا به منزل قره محمد رسیدند
لاکن بیرون از سربازها و اهل قشون بجهت نابلدی
و پراکندگی هر روز دو روز بعد رسیدند
و از محمره تا اینجا تقریباً ۱۴ فرسخ مسافت
چون اسبهای توپخانه بسیار لاغر و مفلوک شده بودند
در بین راه ماندند و از اینکه سربازها هم متفرق و بی‌نظم
می‌آمدند از آنها هم کمکی به رستم بیک یاور توپخانه نشد
تا محمد حسن خان فراهانی رسیده در اینجا با صاحب منصبانی
که همراه او بودند پیاده شدند اسبهای خودشان را
بتوپ بسته قدر از یکشبانه روز با رستم بیک یاور توپخانه
توپها را به سبعه رسانیدند
در همان روز در دهکده عران توپ سیوم که قنداق آن
معیوب بود بحکم نواب والا در بلم گذاشتند که با اهواز ببرند
درهمان

درهمان روز شنبه اول ماه شعبان در منزل مزبوره
لاجان خان سرهنگ از کمال محو
نواب والا سرکردها را احضار فرمودند که فردا کوچ است
محمد حسن خان عرض کرد که دیگر نباید با این پراکندگی
رفت قرار بدهید که کل قشون با نظام و قاعده
حرکت بکنند و به سرکردها اعلام نمودند در روز
یکشنبه دویم ماه شعبان با نظام قشون از کشتان سبعه
بسمت اهواز حرکت کردند
روز دوشنبه با اهواز رسیدند و در انطرف آب منزل کردند
در توقف اهواز و حرکت از آنجا نواب والا سعی
تردیدی بود قشون هم سهو رسانیدند اینکه بنجاب و لشکر
اینکه قشون با نطرف آب خواه رفت آمد رفته
از اهواز شبا وردند
عصر روز سه شنبه یا شب چهارشنبه نواب والا خبر رسیده بود
که چند عراده کشتی انگلیسی آمده و آن توپ قنداق

شکسته را که در بلم گذاشته شنا بدهی آورد از انگلیس
گرفت و اهل قشون گنج نمیدانست

صبح روز چهارشنبه پنجم حکم بکوچ کردن شد در همان
اثنا که اهل قشون بنای حرکت و کوچ کردن داشتند
و بنه و اوضاع نواب والا در راه بسته و در جناح حرکت آمد
سه غراب انگلیس در بلم رسیده و در روی آب
شروع شلیک کردن نمودند در آن هم چند نفری
از سرباز کشته و متفرق شدند

نواب والا خود سوار شده بمیان قشون آمده در مقام
ممانعت از رفتن برآمدند و در این حالت این خانه زاد
نیز در روی پابوس سوار گشته بجان و ایستاده تماشای
غرابها و اضطراب قشون میکردم
از یک طرف هم سرکردها اصراری داشتند که قورخانه
بار نموده و توپها شکسته جنگ کنند و نواب والا
اجازه جنگ نفرمودند

در همین

در همان گیرودار سربازهای لر چند قبضه تفنگ سربازی
که آنجا بود با قدری اردو بطور غارت برداشته
بردند

نواب والا در آن حالت که جنگ را نامناسب دانستند
و سربازها هم مضطرب و متحرک دیدند حکم فرمودند
که قشون بسمت شوشتر بروند و آن روز را پنج فرسخ
از اهواز دور شدند

در همان منزل شب شنبه نواب والا محمد حسن خان سرتیپ
فراهانی را خواسته با هزار نفر از افواج خود مشار الیه
مامور شدند قبل که مبادا مخلوط شدن آب رود کرند
شوشتر و آب رود دزفول باشد فرمودند که از آب
گذشته در آنجا باشد و یک عراده توپ همراه
ببرد که در عراده دیگر توپ با قورخانه و آذوقه هم
در روزها آنجا برسانند و از برای کشتیهای انگلیس هم بلم
بفرستند که حایل مستحفظ برای سربازان

[illegible]

صح [illegible]

محمد حسن خان بهادر روز پنجشنبه بیست و ششم یکهزار نفر از سرباز جعفری
برداشته با یک عراده توپ رفت به بندقیل تا سه
روز آنجا ماند بلم نرسید که از آب بگذرند و توپ
و قورخانه هم نفرستادند سرباز هم بی آذوقه
نتوانست زیست بکند لهذا لابداً بدزفول
آمده و از آنجا آمد بشوشتر خدمت نواب والا باردو
ملحق شد
نواب والا در منزل که از اهواز گذشتند از آب
گذشته با فوج بهادران بشوشتر تشریف بردند
سایر افواج و قشون بعد از تشریف بردن نواب والا
آمدند بدزفول و از آنجا رفتند بشوشتر خدمت
نواب والا
از اوضاع قشون جزیره و جنگ آنها اطلاع درستی بهم نرسانده‌ام
که عرض کنم همینقدر میدانم که عقب عقب توپ و قورخانه
و اسباب توپخانه را در آنجا ماند و حالا که بعد از همه صحبتها
و بعد از

و بعد از همه دعواها اکثر فی الجمله همتی میکردند با اینکه اسباب توپخانه هم
در آنجا حاضر بود متوسل شدند توپهارا بار زدند
توپها که بشوشتر رسید سه عراده از توپهای سنگر محمد حسن خان
و دو عراده از سنگر محمد مراد خان و دو عراده از اردو بوده
یک عراده از اینها هم در روی آب غرابهای انگلیس رفت
آمدن باهم از گرفته بودند
از توپهای سنگر محمد مراد خان یکی را اجلال بیک یاور
فوج فراهان آورده بود
رستم بیک یاور از هر کس امداد خواست که توپهای سنگر
فوج بهادران و جمازه‌ها و سایرین سوار بطوری بیارند
از همه کس کمک نشد و این توپها گذاشته‌ام که حاضر بود
در آنجا ماند
از فوج بهادران قریب دویست سیصد نفر در شوشتر و دزفول
متفرق بودند
فوج سیلاخور بهمه جهت حالا سیصد نفر بودند
فوج عمرائی قریب پانصد نفر حاضر بودند

قریب هفتصد نفر سوارها و سپاه عرب با حاجی جابر خان
در جزیرة الخضر بعد که جیره و علیق آنها هم با خودشان
بود

زین العابدین خان سرتیپ اهول با پنجاه نفر
سواره حاضر رکاب بود
حسینقلی خان بختیاری هم قریب شصت نفر سواره
در اردو داشت

این توپخانه را روزی یکمن برنج علیق میدادند
جیره توپچی و فوج بهادران آرد داده میشد
و جیره سایر سرباز گندم

در مدت با حدی از سرباز و توپچی هیچ اسم
در این ایام و جاهای از نواب والا نشد مگر به جهاد
پسر بهرام خان نایب لنگ لاس شاکر و مدارش
مبارکه

مبارکه دار الفنون که همه وقت در خدمت نواب والا بود
و در ایام حکومت نواب والا در همدان البته
خدمتگذاری کلی داشته و حالا هم بهرام خان
گاهی به فرستادن بار خانه اظهار خدمتی میکند
یک راس اسب التفات شده بود
و حکم منصب یاوری هم داده اند

این جان نثار سوم هم چون از خانه زادان قدیم
قدیم در لشکر جهاد هرات مدد کشد و بعد از زخم
برداشتن در لشکر و برجا ماندن اسباب و اوضاع
سفر کمترین را بیچاره قرضدار و در مدت پیش
از همه بیشتر نیز برای خانه زادان اتفاق افتاد
و اسب سواری هم تصدق کرد و وقت مرخصی
یک اسب سواری و سی تومان نقد برای خورده قرض

و بعضی جزئیات که نیز زیاد التفات فرمودند

هرچند اوضاع این سفر همه طور اتفاق افتاد لیکن مراتب
سربازان و سرکردگان بلکه همه قشون لشکر را آگاهی
و تجربه حاصل شد اینمعنی معلوم رای اولیای دولت
قاهره باشد که نیم ساعت بطلوع آفتاب روز سه‌شنبه
مانده تا زوال ظهر بلکه یکساعت بیشتر چنانکه عرض
شد متصل با ده دوازده عراده توپ با توپهای کلان بزرگ
و خمپاره شلیک میکردند عیب کار سربازان و قشون
اینجا این بود که توپهای کوچک بود و گلوله تفنگ ایشان تا
بآن مسافت نمیرسد و با اینجهت باز از روی غیرت
و تعصب و جلادتی که داشتند باز با تفنگ شلیک
میکردند بمیامن بخت مبارک اولیای دولت روز افزون
که هرگاه در جنگ این دعوا اتفاق می‌افتاد
با آنکه توپهای بزرگ در آن لشکرها هیچ وجه

بی اتکای

بی اتکای لشکرها هیچ وهن و خطر ابداً حاصل نمیشد
والبته فتح و نصرت با لشکرهای شاه اسلام پناه بود
روحی و روح العالمین فداه

بدرخشندانه و چنین دربار مبارک لامحاله زیارت جمال بی‌مثال
مشرف می‌شد این دفعه از جناب جلالت اسعد عالی که در ربود ادراک
مبارک ذات ولیعهد عالی بر این شرف قبله عالم ابد اسعد
با بر حضرت شده اورا رخص فرمودند اما چون کلب
هنگام علیه مشرفه این دعاگو و حشمت میرزا الله و دولت رکن ارکان
راضی از این همایون نفیه مستوفی لقد ذات حشمت میرزا و حشمت
میرزا ابراهیم خان با اتمام حجت هیچیک ابراهیم خان
ایران السلطنت و شاه زاده‌ها بندگان ذات ولیعهد یکی
دارایی رنجیده خاطر شده‌اند اما عقلا در دربار این الحق
کوهر را از پیش این معنی اما کعبه زیرا که حال رفت و ذات
ولیعهد سلطنت الطاف الفات و بحجت در نقطه صبح مراد
بی طرز طرز در بلاد از صبح لطف نگه وقتی که ابراهیم خان

والد مجلس میشد تعظیم جا که به قبله عالم مبارک باد ولیعهد مبارک
[illegible] اقبال ولیعهد داشت
اما از زرگ [illegible] و در [illegible] پهلوی خود جا میداند قرار
بر منتها شد [illegible] پهلوی خود جا میداند
جهتی در کمال [illegible] در معه و کون [illegible]
رسیدن مجت [illegible] در معه [illegible]
و میرزا [illegible] سررشته [illegible]
سررشته کاهی [illegible] محمد شاه که
بالا بان [illegible] به داب [illegible] الله واده [illegible] نظام سالار
[illegible] میرزا [illegible] الله [illegible]
[illegible] در کمال [illegible] در میدان
[illegible] تفنگ [illegible]
[illegible] کتبه [illegible]
در داب [illegible] الله [illegible] اسلوت
[illegible] ولیعهد [illegible] ۱۲

و هر روز روز [illegible] خود را که نواب ولیعهد
میفرستند [illegible] نواب ولیعهد کار [illegible]
خود را از قوم [illegible] و نواب ولیعهد [illegible]
[illegible] الله بخشید [illegible] به [illegible] عظام
[illegible] الله را [illegible] از [illegible]
در [illegible] الله [illegible]
خواسته [illegible] سررشته [illegible] الله
با [illegible] به ولیعهد [illegible] دختر [illegible] را که از
دختر [illegible] جمع از امرا [illegible]
[illegible] نظام العلما [illegible]
[illegible] الله [illegible] شاه [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] دختر را [illegible] بخشید
[illegible] دختر داشت [illegible]

[illegible]

ابراهیم خان صاحب دیوان و نواب [illegible] بهارستان
که از صلب نواب ولیعهد است اگر دختر او بیکی از اولاد
شاهزاده [illegible] بهتر [illegible] بهارستان میرزا [illegible] عروس [illegible]
حضرت نواب ولیعهد [illegible] [illegible] اصلاح
[illegible] دختر [illegible] شیراز [illegible] اطلاع
دارالخلافه [illegible] کدورت بهم رسید و خانواده مغفور
[illegible] صبا [illegible] پسر موسی [illegible] مرد [illegible] دختر
مبارک نواب ملک آرا [illegible] علیقلی میرزا [illegible] درجه
و بعد [illegible] حکومت کرمان [illegible] کرمان
را [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] کرمان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دختر [illegible] درجه
علیقلی میرزا

علیقلی میرزا و بهارستان و ابوالفتح میرزا [illegible]
از نواب [illegible] [illegible] خان [illegible] خان
[illegible] خان [illegible] حسن خان [illegible] حسن خان
[illegible] خان [illegible] خان [illegible] مصطفی خان
[illegible] خان مرحوم [illegible]
[illegible] [illegible] الله خان [illegible] خان
[illegible] که [illegible] خانی [illegible]
[illegible] که [illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible] [illegible] میرزا [illegible] میرزا
[illegible] [illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و موسی خان و اسحق خان و علی خان هم
در مشهد از دنیا رحلت کرده و جناب
حاج محمد کریم خان در [illegible] دیده او را از
رجال ایشان [illegible] اما محمد شاه مرحوم که
[illegible] میرزا موسی الله بخشیده اما در روزها در طریقه
اسلامی که ایشان هستند جز احوال جناب
موسی الله خاطر از عراق [illegible] تهران ایشان
مجملا از احوال ایشان دیگر [illegible] و دیگر یادگار
حاج محمد کریم خان خاطر بعضی [illegible] خواب [illegible]
[illegible] خواب می‌دیده [illegible] ستاره [illegible]
در [illegible] حاج [illegible] ضبط [illegible] از حاج محمد کریم خان
[illegible]

منزل [illegible] بعد از [illegible] عمر [illegible] دیدن که در عالم رؤیا
شیخ [illegible] خان [illegible] حضرت [illegible] رسیده بود [illegible]
در خواب می‌دیده [illegible] ستاره مشتری [illegible]
بعید از شدت تعجب از خواب برخیزد
صبح این خواب را [illegible] عیسی [illegible]
این خواب معنی خواب [illegible] موسی الله [illegible]
من هم این قسم خواب دیده ام علی [illegible]
در کرمان [illegible] که عیسی [illegible] ایران [illegible]
دیگر [illegible] عالم [illegible] روز [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] کارش [illegible] مدرسه [illegible]
الحق [illegible] مدرسه در ایران ساخته نشده

با چند هزار بسیار خرج و اسباب بسیار بهادار

و حمام بسیار عالی که در ایران کم است که اینها

بسته به مدرسه هست و حضرت والا ایشان کتاب

وقفی فرموده‌اند و یکی از آنها جمع کتب

اعراب او در مدرسه بزرگ نزد نیست در اسم او سلک است

و این شهر دارای قصبه‌ای کم است

و ترتیب به شرح آن وقف این مدرسه که

اصلی قوت و اداره‌ی دهات دیگری منفعت این املاک

حمام هزار تومان ذاکرین دهات را خمس قرار داده

از آب او با محمد شاه مرحوم میرزا و حقیقت

هیچ کس تا به حال چنین خرجی نه مدرسه ساخته نه

دهات قرار داده هم بر طلاب بسیار گذارد

دائی مدرسه

۱۲۸۱

و این مدرسه را به نام ترتیب سلیقه جناب حاجی محمد کریم خان

و اکثر از منقول و مسائل قرار دادند با نظر ایشان حق التولیه

جناب میرزا الهی را و هر کس در نور کیمیا بزرگم که از

قرار داده‌اند الله همه طلاب صاحب فهم و کمال

و اوراد از شش سالگی تربیت فرموده‌اند تا حال هم

تحصیل در خانه شاه زاده فرمودند [illegible] سال داشته

نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و هندسه و نجوم

و بعضی از ریاضی را جناب شاه زاده در کمال حفظ خاطر

در نظر دارند هر علمی و هندسه و تعلیم نموده‌اند

بر جای استاد خوب بود او را نیز چنانکه گفته

که از بود او را از [illegible] و که کرم داشتند حسن

حاج محمد کریم خان کرمانی

از خراسان و کتبه ادب از فارس و جناب
معین الله بعد از فوت والد ماجد شان نقطه
اعلای [illegible] که به طور فرار به کربلای معلی
مشرف [illegible] تحصیل را اکمال و در خدمت
جناب مستطاب آقا سید کاظم مرحوم تلمذ نموده
بعد از [illegible] سال مشرف به کرمان آمده در سال
در کرمان آمده و چون جناب سید مرحوم
دار فانی را [illegible] [illegible] رشد [illegible] [illegible] [illegible]
در سلطنت محمد شاه رسیده بعد از سه سال سلطنت شاه
تشریف [illegible] ایران [illegible] تشریف [illegible]
[illegible] که [illegible] خود را [illegible] وقف جمع [illegible]
و راضی

و راضی [illegible] دولت [illegible] ذریه شان هم [illegible] [illegible]
[illegible] را [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible] [illegible] [illegible] علم [illegible]
[illegible] مرحوم تقی خان [illegible] [illegible] [illegible]
و کتبه الله [illegible] [illegible] ایران [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] هزار [illegible]
[illegible] [illegible] و تصنیف [illegible] و [illegible] علوم
رساله جات متعدد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] گذارده که [illegible] [illegible] به [illegible] تصنیف
و [illegible] [illegible] [illegible] خود [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] خان در کرمان [illegible] است
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دران ارگ از عمارت دیوان و قورخانه

و جباخانه وغیره عمارت گفته که در ترتیب

به صدد ارلان ملک چیده ام حرز به لقمه در

ملک آرا گفته که ~~در [illegible] به آرام و دولت~~

درین هجری عمارت خاقان مرحوم اداره چون

مرتب نبود هر بلاد در دولا کرد خود نواب ملک آرا

و همشیره ها را اذیت نموده مرخص شده با برادران

رسیدند و موتی در عزت بلاد در همشیره ها بسر برده

ام در حضرات ملک آرا تو گفته نواب عباسقلی

میرزا دیگر گفته نواب خسرو خان فرزند گفته به طهران لعره

ابتدا دار طهران [illegible] در رکاب قبله عالم

اصفهان لعره دراین سفر نواب و [illegible] اثاث

گفته

~~لقمه رفع دکشتا نواب معززاله سو گفته زد در رکاب~~

~~طوامات ب [illegible] طهران شیراز~~ حسن سفر برادران

گفته [illegible] زاید به در دیوان آن [illegible] نموده

ارگ ملکان شده لقمه دار [illegible] سفر [illegible] ازه

به طهران گفته عزیز نبوده و حرفهای نواب ملک آرا

را [illegible] و حضرت قبله عالم به همشیره نواب

شیخ الله میرزا ابن ۲۲ و بیگ همشیره شقیقه آصف الدوله

بنت گفته رستم خان میر و قبران هلاک کشید کم کم

عمل نواب شیراز رکنیز چون نزد و عمله زاید

[illegible] را همراهی نواب متعلقه روانه کرمان [illegible]

دیگر میرزا عبدالعلی که از خانواده میرزا رضای مشهد شیرازی

[illegible] اعتماد [illegible] داشته اورا گفته [illegible] اختیار

فرمودند دادرا از راه جنوب روانه طهران گفته

[illegible] حاجی [illegible] خان

اصل پاچش منزل در خانه والده معظمه نواب شعاع السلطنه
نداشته در همان حیات و اتصال به قبله عالم قرار داشت
و هر روز و هر شب خود قبله عالم باحوال پرسی تشریف
فرما میشدند و می نشستند صحبت میداشتند تا قرار
پاچش شدت کرده دو سه پهر شب اطبا را جمع کرده و هر
معالجات [illegible] ایجد رفت نایبه نواب سرکار علیه
را [illegible] نواب علیه عالیه محمد الدوله آوردند و چون [illegible]
شعاع السلطنه [illegible] الله [illegible] و همشیره زادت منزل
الیهم زن [illegible] الله خان [illegible] و همشیره محمد الدوله
[illegible] و والده [illegible] نواب محمد الدوله هم [illegible]
[illegible] منزل [illegible] که الحق این زن [illegible]
صفت [illegible] در [illegible] هیچ
کس [illegible] اما [illegible] از [illegible] طلاق

رفت آب آتش را مردن هیچ نگفت
هر چه که [illegible] گشت رنج از [illegible]
حاجت [illegible] روا دران وقت هر [illegible] منیر جان
[illegible] نقل کرده چشم [illegible]
داده [illegible] که [illegible] شریف [illegible]
[illegible] ملک آرا که [illegible] برادر [illegible]
[illegible] روز [illegible] جمعه [illegible]
[illegible] در سنه ۱۲ [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] شعاع السلطنه [illegible]
[illegible] دروازه [illegible]
در طلوع صبح [illegible] رسیده ان الله [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] نواب ظل السلطان [illegible]

جلال السلطنه

۲ روز است

همیشه شاهزاده در رکاب همایون بوده‌اند امروز مرحوم

در رکاب ۲ ساعت از روز گذشته والده [illegible] آن

شهر بود هنوز نعش را برنداشته بودند از طرف

نواب محمد ابراهیم [illegible] جمع [illegible] خاقان مرحوم را آنجا از

کوچک و بزرگ جمع شده بر سر نعش گریه و زاری کرده‌اند

طرف نواب ظل السلطان و والده‌اش نواب ملک

زاده آقا کلاه از سر برداشته محشری بر پا شده ملکم

انتظار آن بود نعش را در مسجد شاه امانت [illegible]

از ظل السلطان جمع شده‌اند و از آنجا [illegible] نعش

امام جمعه [illegible] بیرون مسجد [illegible] که نعش

در کمال احترام [illegible] مسجد [illegible]

گذارده معاودت [illegible] خاقان والده

[illegible]

66

ارد [illegible] مسجد شاه تشریف فرما شده بر سر نعش [illegible]

[illegible] اختیار گریستند بطوری که اکثر مردم [illegible]

اختیار رفتند که محشری [illegible]

[illegible] همان اسباب تجمل [illegible]

[illegible] حکم [illegible]

شهید را [illegible]

[illegible]

عبدالعظیم [illegible]

[illegible] مرحوم ابراهیم خان [illegible] عبدالعظیم

همان نعش [illegible]

مرحوم [illegible] عبدالعظیم [illegible] داده

مستوره برف بی لوات ملک آرا نشده پریشش
را بعلاوه تمکر گذاشته خود در بیابان پیشه ای
شو در حالت مسبب را دانسته جوانمرد رو که
سوی نعش برادر برادر آقا در برگرفت یک سر را
به انی عمی ماش کالدمت اهک ارعقا
دل ثنای وارم بکیمیت این زبان زبانه نقش را زانه
کحف ارترت کمه بهادوت فرحه رفاقت
حلت قران حکومت کاکان بهملای شیخ بشی کمه توراب
عابقه و رساله ادرا حاشی برد و حاکم فرحه
دستور احمد خان میرزا جعفر وزیر دولت ملک آرا را
ماه هفت دست خلعت و هفت زبان مخصوص

ارجاخان که هفت پسر بزرگ مرحوم ابراهیم خان
در عابقه تحریرا و اقتدار خان میرزا و رستم خان و لطفعلی
خان و محمد کریم خان و جعفر خان و ابوالفتح میرزا
بنج رواند و تحفه دیگرت خلعت که بدولت
مشارالیه و جمیع اولاد و اتباعش تا آخر دیار برانها را
حسب صلحت جدا جدا در رساله حب را ارسال
ربش کردن اعلیحضرت و میرزا جعفر حکم شد امرزات
سایر اولاد مرحوم ط که مشارالیه لبوه
رضرهات خود را خدمت داده ملازمت کنه
چون محرران سرا پرده سلطنت را دفتر کمه
قرب مرحوم ابراهیم خان محمد اسد بیاد در برابر
محل قرار گرفت قاجاری مرحوم دولت مشارالیه را طلبیده

جبابای نواب ملک آرا را با جزبها به سلطنت
باز سپرده و بکرمان و شاهزاده ولایت مرحمت شد
درباره خانزادهای مرحوم محمد ولی شاه شده بود
دختر دیگر هم از زن لعبه زنیکه بعد جوان گذشته بود
صحبت هم شده بود دختر ایشان لعبه هم پاک دیگر را
روانه خواهیم نمود عبدالتقی میرزا آن طرف حرکت
لشکر رود در خبر حرکت او بهار بیاید برای برادر ملک
حضور او را در سابق هم داده ابوالقاسم خان سردار سوار گرفته
همه داشت ضبط کرده دختر او را کشیدند به لاور
او را هم نصرالله خان غلام مشهدی باشی بعد در کرمان آمد
عبدالله نصرالله خان برادر ابوالقاسم خان فرار کرده نجات

محمد حسین خان رفته بیت نشست در شب جمعه
حسین خان عمی بیگار رفته میرزا لطفعلی عطاالله رسول
نواب عبدالتقی میرزا که در همان خانه محمد حسین
خان نصرالله خان ... طاب ثراه رشید با رکش خان
او را کشته بعد و این معنی با بر انجش خواطر نواب شد
و محرک این حرکت محمد قاسم خان شده چون از اقوام
خان و سیله او را مرحوم ابراهیم خان بهرام ... خان
کرده بود این معنی با به تغار خاطر نواب علینقی میرزا
محمد و محمد قاسم خان هم که ... بعضی حرکات با
بعد بعض مرحمت انجام امام گفته ... کرده بود

و در عهد گذشته پنجاه هزار [illegible] مبلغ در سرداری بم دیگر باشد را

از نامه پسر محمد قاسم خان قاجار میرزا را در بم [illegible] نگاه داشته و ادارا

در بم گذاشته خود روانه کرمان گردید [illegible] را [illegible] کلات

نصیر خان رفته و [illegible] بسیار همراه [illegible] [illegible] از

عباس [illegible] شیخ [illegible] کشی [illegible] رفته بم [illegible] که [illegible] بر در

کرمان که موجب [illegible] خان پسر علیمراد خان زند [illegible] مادرش

عمه خاقان مرحوم بود و خود او را [illegible] شاه [illegible] کرده بود

در سال [illegible] در صحبت او بود [illegible] سلطان [illegible] در رکاب [illegible] بود

بود و حال احترام را [illegible] الحق [illegible] [illegible]

دارد [illegible] در ایران بود [illegible] علم طب و [illegible] ریاضی

هم حظی داشت که [illegible] و [illegible] ابراهیم خان مرحوم

داشت از جمله عالم مرخص شده [illegible] از اولاد ابراهیم خان [illegible]

که [illegible] جمله عالم هم [illegible] امتیاز که عباس میرزا [illegible]

فرزند و [illegible] مرحمتی [illegible] عباس میرزا فرزند چون

ابراهیم خان مرحوم [illegible] که [illegible] محمد شاه [illegible]

فرمان به عباس میرزا صادر [illegible] بالای [illegible] [illegible]

سایر [illegible] فاضل خان [illegible] عباس

میرزا [illegible] [illegible] [illegible]

در مقبره شاه نعمت الله مرحوم [illegible] [illegible]

در کمال [illegible] میرزا [illegible] [illegible]

[illegible] خان [illegible] میرزا [illegible] پسر میرزا

و در [illegible] بود و فوت شده [illegible] میرزا [illegible] و وزیر بود

[illegible] میرزا [illegible] جوان بود [illegible] فاضل خان

[illegible] میرزا [illegible] جوان عباس میرزا جوان

محمد حسین خان [illegible] محمد [illegible] خان در [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] بود محمد [illegible] خان [illegible] [illegible]

در گرمسیر بود مخفی در طویله ارفع خان پیشتر همه زرگرها که به گروگان
خان ریخته بود حتی عبد الملک سردار حقیقت دستور رحمان
تا رسید که فاخر خان لر بیزار در شهر ۷ ماه رجب روانه ایران شده
میرزا علاقه دولت آباد شده ارباب حسینی مجهول رشید و سر رعیم
جمع خالصه کرمان بعد از رشت در بین سله اسباب فاخر خان
سو زر [illegible] یک هزار زر بایه یکشب از شو با علم بعد نوشتم
دارد عذر کرام فاخر خان را الواغی متعرض شد ارباب حسینی هم
مقری پر عبد الله و میر جو پسر خلیل خان در ازاد و جماع از [illegible] مطلع
بشود فاخر خان از خواب بیدار بشود دزدها بیدار نشوند
بعلم غرب لب زر بهم میر زر فاخر خان با خنجر برهنه بردن
همایر در میان غلغله زخم میکند در [illegible] خانم فاخر خان
منجز دو پای [illegible] می افتد بعد حمله [illegible] میمرد

صحیح این خبر شهر الله که نواب عباسقلی میرزا نواب خسرو خان سالار
حضور ادرشاه نعش او را به احترام به مرقد شاه نعمت الله گوهر و در ماران شاه
دفن کرده مراجعت شهر کرد دیگر نواب عباسقلی میرزا متعرض خان
های خان افغان نشده معلوم نمی فهمید از برای چه حرکت نواب عباسقلی
میرزا را میرزا علاقه شده در این بین خبر رسید مرحوم عبد الرضا خان
بعضی از ورثه نواب محمد علی میرزا را از خوف بردن کرده دارای العاشر
متعارف دعوای روس است دستیاری روس به تبریز میرزا شفیع خان
کرمان چون با عبد الرضا خان وصلت کرده در قوم [illegible] نعض
بنای فساد در امر کرمان گذاشته مرحوم [illegible] به عبد الرضا خان
ساکت جمال [illegible] به یک کرد رئیل نقد برای اسباب نواب که
میرزا به تصرف عبد الرضا خان درآمده بود میرزا شفیع خان محروم
را دعوه [illegible] ساکت مقارن این احوال محمد قاسم خان سردار

از کرمسیر گذشته قریب بیشش از تقریر کرمسیری مسعود میرزا

به کرمان امده به عبه ارضافان گذشته چون از مداخله در امر کرمان

رابطه میرزا شفیع کرمانی با مبادی مستوفی عبه ارضافان پیشکشی

جزئی میکرده است عتابی میرزا ابراهیم خان اجازه مرخصه

از کرمان میرسید در قبله عالم نماد از کارگزاران شریف بربر

این حرفها به تجارت محمد قاسم شده حقیقت حال تو

کو به پدر محمد اقاخان افشار قشون در تمام داشت [illegible] را روانه اصفهان

که چون ملوک غلبه ضبطی است در آنجا باشند جمعیت [illegible]

رفسنجان شده تجدید [illegible] شدند عباس میرزا نقیب بر سر

کو مامور لدم [illegible] عبه ارضافان و پنجاه هزار ریال مسعود

در بهر [illegible] عباس میرزا [illegible] ولیک سیدی

آسمان طهران که طمع دولت محمد [illegible] میرزا را لطف

گفته اول پادشاه قبله عالم عرض کنم دلبر بر بر بغو بزند

گفتند اول مخبر را مسکن لم [illegible] قاجار میرزا را با صد هزار ریال

[illegible] کند سلطان [illegible] میر محمد قاسم خان [illegible]

که [illegible] از کرمان به طرف [illegible] رفسنجان

شریف [illegible] کارگزاران [illegible] اعتماد دارد

[illegible] [illegible] هیچ [illegible] تقدیر ده هزار

تو جمعیت [illegible] صاحب [illegible] از آنجا

جمعیت بر سر [illegible] جمع میشود اعتماد دارد [illegible] شرع

عباس میرزا را [illegible] روانه سمت [illegible]

[illegible] از کرمان [illegible] قریب [illegible]

تو کارگزاران [illegible] [illegible] داد

و چهار عراده توپ داده اند بود که دستار زرد رنگ [illegible]

شتر نقارخانه روانه کرده اند از باب جوانی نواب علی نقی میرزا

توپ به عهده میر [illegible] کتاب گذارده شده بعد از [illegible]

رساله در حق شتر [illegible] و کلای مرحوم ابراهیم اگر اوجات در رستم خان

بعد نشان شتر [illegible] میرزا [illegible] شتر اردو [illegible] کشیدند

دار را در [illegible] ولیعهد در امر نواب رستم خان بود در

حقیقت [illegible] اعلی حضرت [illegible] مرحوم [illegible] ادر

بعد [illegible] اما ظاهر [illegible] علیحضرت [illegible] تجلیات

و التفات شده بود با در رستم خان [illegible] مصطفی خان

عمر بود چون کمال عداوت را [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] اگر انها کارشان مشرف گفته رستم خان [illegible]

[illegible] سخن داشت در منشیخه

کم کم [illegible] گفته محمد قاسم خان [illegible]

[illegible] بستند [illegible] سعید خان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] خان [illegible] مرحوم ابراهیم خان بعد انها را طلبیده

گفته بود [illegible] خیانت [illegible] ابراهیم خان

را [illegible] محمد قاسم [illegible] قبل

اولاد ابراهیم خان است اگر کارش [illegible] اول [illegible]

[illegible] دارد [illegible]

[illegible] خان [illegible] برای

[illegible] اولاد ابراهیم خان ضرر [illegible]

[illegible] انهم [illegible] شده [illegible] خان [illegible]

[illegible] محمد قاسم خان [illegible]

جوان [illegible] توپ [illegible]

[illegible] را [illegible] محمد قاسم خان

روز حرکت از کرمان احمد بیک [illegible] با [illegible] از [illegible]

مال او در خانه ابراهیم خان مرحوم بود و یکی در خانه حاجی [illegible]

و بسیار بسیار [illegible] رشیدی بود بعض اینکه بسی عباسعلی میرزا [illegible]

که محمد قاسم خان او را متهم کند عباسقلی میرزا او را در حضور

[illegible] از [illegible] دیگر کی جرئت اینکه [illegible] در [illegible] تعلیم

میرزا بگوید بگو [illegible] هم چون [illegible] از محمد قاسم خان [illegible]

تر بود کمال عداوت بود با [illegible] داشت [illegible] منتظر فرصت بود

دختر مصطفی خان دایره رستم خان محمد حسن خان [illegible]

هم دیده بود! انها این حکایات بود بیان [illegible] محروم بود [illegible] هم

قسم که او که را در کار زغال [illegible] اما عباسقلی میرزا در ورود

به [illegible] شمشیر شاه عباسی [illegible] شمشیرهای بود [illegible] این اسم بود

و در یکی از قلعه های کیج در خانه [illegible] که بود در کمال احترام بود

از دو ماه [illegible] ابوالقاسم خان ان اسم بود را از این کیج کرده [illegible]

ابراهیم خان اسلحه اسباب او را مرصع که قرب پنج [illegible] از کرمان

اسباب [illegible] دیگر [illegible] اسباب شمشیر که این شمشیر چند

دان شمشیر مرصع [illegible] محمد ابراهیم خان مرحوم بود [illegible]

با اسباب به محمد قاسم خان بخشید و او را صاحب اختیار [illegible]

و بسیار [illegible] که میرزا [illegible] هم [illegible] بود [illegible] از حرکت

کرمان او را گفته بود [illegible] محمد قاسم خان این بود مردم

کسی [illegible] رسید [illegible] هیچ کسی را آرام [illegible] از حرکت از [illegible]

چینی کرمان شاه [illegible] از منازل [illegible] کم آب بود

قشون بود [illegible] که [illegible] از [illegible] دیگر

از [illegible] که [illegible] از [illegible]

جا [illegible] که [illegible] عباسقلی [illegible] قلعه

جات [illegible] که [illegible]

بعد از شکست سوار شده رو به رکاب زنان جاجرمی دید در دیوان خوش

و سرداری کو لک مسکین چه خبر داشت از شهباز هست

نزد منصور بیگ که از آنها رکرشته هم هزار اهل اردو منصور گشت

منصور سواره منصوری پیاده بر بالای کیفیت را هم پسندید هیچ چاره جز

سرکرده ها یعنی شنیدند که آنها را با آنکه عزادارها را کشته

در جای خود راه کفر بزرگ ها را با آنکه قلعه سمنان

محکمه خود قرار دادند و در هزار سوار بالای قلعه که اما

اسباب را نیز راه سرانچه دکان سوار شد که

اسباب ظروف شربت چاه بود که اسبان ارکه ها

هر دو که چهار بار را موج ها که چه گرفت کفار

منتان کرانه مرحوم در محلات که جرم که بعد شروع سطور

که اکثر دفینه های آن خراب شده بود اوضاع سوء مرحوم ابراهیم خان

قلعه شمس

ظروف

در سنه ده هزار ابراهیم خلیفه بود در ساعت بار رفت

که کامه دیرو ما حفظ مرد و درویش شفیعه سلیمه بود قیمت

اینها را شده بود آنکه در آنکه محمد قاسم خان فهمیده

چه شده چون قلعه هم را مال خود میدانست و به کلی همه

خان رجوع از قورخانه و سایر اسباب داد و قلعه ولیک

همه را در هم خاطر که بود و زن و بچه محروم شوم کرده

بود در هم رستم خان را که خواسته بود کلاه خود را هم رفته

دعا بقا مرا با تاج تاج بر سر کردن رستم خان سوء کلاه

همان ما محروم دراز است که دیر که فرار کنند از اطراف

هم والده شوهر سبق اسم او هیچ میخواهد که محمد قاسم خان

چه گشت عبدالله بیک هم طوری با پدر ... شیخ

که محروم ارم دعا بقا مرا ... همه بزرگ ها را

۱ در جلو بود سر جلع براق طلا دم جلودار یکفه
بعد کار را ... دارها رات ... سعی مرا باک
جلودار از انبار یک شبه لبر کرهان محمد قاسم خان به روزه
رفت بیرم چون عیال او در قلعه راین بود قلعه
سرطرط بود رستم خان را در قلعه راین گذاشته بعد
رجوع کرد محمود را برم شده برادر سلطنه دار و چهارها سیحان
محمد زمان خان نام رئیس حرث ابراهیم خان مرحوم بود
ادرا در بم گذاشته دیگر در قلعه سلاباد سپرده خاطر
جمع رود بم مربعد از این طرف که تنها وقتی خیال جمع را
یکی کفه ادم در ساقی بن حسینی ابراهیم در بم بود چهار
نفر تفنگ چی از اب طمع او قلعه ادرا از خیالات جمع
مطلع کفه حسینی ابراهیم سایر در قلعه و محمد زمان خان
عرض میکند که ... از ... لد ارم لزوم یا شیره کردار

رشاه سعه ... را گذشتند دارد بهم و قلعه دیگر بیدان تا در
قلعه صحرای دارد محمد زمان خان قرال سگه تفنگچیان را
آورده در پشت در دروازه قسم میخورد محمد زمان خان
تقی رفیق عمو میکند از قلعه بردن بسیار مقارن این حال
سردار دولت ... قلعه میکند محمد زمان خان هیچکس عمودی خود می‌شد
منجم را میکرد برهنه خود داشتن میر هر گلوله بر سینه
اش میخورد بمان ساعت میمرد اهل قلعه وحشت میکنند
اگر سردار ... برهنه های الان چه حیله ... سوار
... که محمد قاسم خان رود ... تا ...
... داشته بر ... ...
... داشته میز ... سپیتان

از طرف رای عالیجاه علیقلی میرزا دالوکیان مشفق عالی ...
دالره رستم خان همینکه علیقلی میرزا دارارک بیشتر دالره رستم خان
سر بود ... شهری ... کلانتر اران طرف ... خبر ... میرزا کاظم
کلانتر میرزا محمد ... اکنت ... ... درارک ... بود
مستحقی ... در دارایی ... سیان شهری ... تخلیه ... میکنه
در ... ارک ... که ... که ... و خبر لورن رستم خان
از ... شهر ... علیقلی میرزا محمد حسینی خان نایب ... شرارت
مکه صلاح ... علیقلی میرزا بر ... شرارت
خدمت خالی ... از نوکرهای ... از ... ابراهیم
... ملک ... که ... در ... ابراهیم ... بقدر
... نقد ... پول ... در ... و دار صندوق خانه مرحوم


... رستم خان بقدر ... صندوق خانه ... ارت